



گفت و گوی جهانی

مذاکره بر سر اسلام‌هراسی

کاترین دلکرویس

پوپولیسم جدید اسلامی

ویدی.آر.هادیز

باید چه کسی را برای
توقف مذاکرات تغییرات
جوی سرزنش کرد؟

هربرت دوسینا

بحث: جامعه‌شناسی
در جهانی نابرابر

پیوتر زتومکا
تینا اویس
نیکیتا
پوکرووسکی
فراندا بیگل
هَلگا نوتنی

< چه راههایی برای نیروی کار جهانی در آینده وجود دارد؟

< یک جامعه مدنی برخاسته از قدرت مردم در اسرائیل

< چچن: جایی که که پایان جنگ به معنای صلح نیست

< کنگره ی انجمن جامعه‌شناسی آمریکای لاتین، اعلامیه ی پایانی

< انجمن جامعه‌شناسی اروپا: جامعه‌شناسی برای روزگار پُر آشوب

< خداحافظ دوورا، سلام محمد



۳	مذاکره بر سر اسلام‌هراسی خروج، صدا و وفاداری (کاترین دلکرویس، فرانسه)
۶	پوپولیسم جدید اسلامی (ویدی. آر. هادیز، استرالیا)

اعتراض اجتماعی

۸	مقصر کیست؟ دوره های توفانی در مذاکرات تغییر جوی (هربرت دوسینا، فیلیپین)
۱۰	چه راههایی برای نیروی کار جهانی در آینده وجود دارد؟ (رابرت لمبرت، استرالیا)
۱۲	خودشناسی یک جامعه مدنی برخاسته از قدرت مردم در اسرائیل (دورا کالکین-فیشمن-اسرائیل)

بحث: جامعه شناسی در جهانی نابرابر

۱۴	ده رساله در وضع جامعه شناسی در جهان نابرابر (پیوتر زتومکا، لهستان)
۱۶	برتری و موازنه تولید جامعه شناسی ارزشمند (تینا اویس، آفریقای جنوبی)
۱۸	«بیماران از بستری شدن سر باز می‌زنند» یا «در دفاع از جامعه شناسی» (نیکیتا پوکرووسکی، روسیه)
۱۹	وابستگی دانشگاهی (فرناندا بیگل، آرژانتین)
۲۱	تولید دانش جامعه شناسی در جهان نابرابر امروزی (هلگا توتنی، اتریش)

ستون ویژه

۲۳	زمانی که پایان جنگ به معنای صلح نیست (آلیس زپانیکوآ، آلمان)
۲۵	کنگره ای انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین، اعلامیه ای پایانی (راخائل سوسا الیزاگا، مکزیک)
۲۷	جامعه شناسی برای روزگار پُراشوب: سخنرانی در انجمن جامعه شناسی اروپا (آنالیا تورس، پرتغال)
۲۹	خدا حافظ دوورا، سلام محمد (مصاحبه کننده: جنیفر پلات، انگلستان)

شورای سردبیری:

سردبیر: مایکل بورووی.

سردبیران اجرایی: لولا بوسوتی، آگوست باگا.

همکاران تحریریه: مارگارت آبراهام، تینا اویس، راکائل سوسا، جنیفر پلات، رابرت ون کریکن. سردبیران مشاور: ایزابل بارلینسکا، لوئیس شول، دیلک سینداگلو، تام دووایر، جان فرینز، سری حنفی، خایمی خیمینز، هبیبول کاندکر، سایمون ماپادیمنگ، ایشوار مودی، نیکیتا پوکرووسکی، اما پوریو، یوشیمیچی ساتو، ویناتا سینا، بنجامین تییرینا، چین-چان بی، الناز درامیسلاوا.

ویراستاران منطقه ای

جهان عرب: سری حنفی و مونیر سیدانی.

برزیل: گوستاو تانیگوتی، جولیان تانچ، پدرو مانچینی، فابیو سیلوا تسوندا، دمتری سربوچینی فرناندس، آندریز گالی، رناتا بار تو پریتورلن.

کلمبیا: ماریا خوزه آلوارز ریوادولا، سباستین ویلمیزار سانتاماریا، آندرس کاسترو آروجا.

هند: ایشوار مودی، راجیو گوپتا، راشمی جین، یودی سینگ.

ایران: ریحانه جوادی، شهراد شهوند، زینب نثار، فاطمه خراسانی، نجمه طاهری، ساغر بزرگی، تارا عسگری لاله.

ژاپن: کاراهیسای نیشیههارا، ماری شیبایا، یوشییا شایوتانی، کسوک هیمنو، تاموهیرو تاکامی، یوتاکیا ایوادا، کازاهیرو ایکدا، یو فوکودا، میچیکو سامبه، تاکاکو ساتو. لهستان: میکولاژ میرزوسکی، انا پیکتوسکا، کارولینا میکولاژوسکا، جیکوب روزنبام، توماسز پیاتک، میشل چلمینسکی.

اسپانیا: گیزلاراندو، تایوان: جینگ-موآ هو.

روسیه: الناز رامیسلاوا، الناز نیکوفورووا، آسیا ورونکووا.

مشاوران رسانه ای: آنی لین، خوزه ریگوئرا

سرمقاله

یکی از مهم ترین وظایف جامعه شناسان مبارزه با باورهای قالبی رایج و کلیشه های سیاسی است، از جمله باورهایی که جایگاه اسلام در جهان امروز ترسیم می کنند. در نتیجه در این شماره کاترین دلکرویس چگونگی واکنش مسلمانان به اسلام هراسی را در اروپا تجزیه و تحلیل می کند، در عین حال ودی هادیز به این مسئله می پردازد که چگونه پوپولیسم اسلامی در اندونزی و مصر به پیروی از مدل حزب عدالت و توسعه در ترکیه (حزب حاکم در ترکیه)، مسلمانان را در حمایت از ایدئولوژی های بازار بسیج می کند.

هربرت دوسینا نشان می دهد چگونه بازارها و اخلاقیات در مذاکرات مربوط به تغییرات آب و هوایی بهم تنیده شده اند؛ در حالی که شمال نقشش را برای قرنهای انتشار آلاینده ها انکار می کند، جنوب فداکاری برای مقابله با شرایطی را که خود در ایجاد آن نقشی نداشته رد می کند. در اینجا بازار ظاهر نقش یک داور بی طرف را ایفا می کند، علیرغم اینکه در موارد دیگر نقش مخرب آن واضح است. سپس راب لمبرت درباره ی راههای پیش روی مبارزه با لیبرالیسم جهانی از طریق انسجام نیروی کارگری بین المللی مستقر در جهان جنوب می پردازد، در عین حال دورا کالکین به تشریح اعتراضات ضد ریاضتی تابستان سال گذشته در اسرائیل می پردازد.

بنیادگرایی بازار همچنین نقطه ی کانونی دو سخنرانی اصلی - که در اینجا چاپ شده اند - در نشست ماه سپتامبر انجمن جامعه شناسی اروپا و انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین بودند. آنها در جامعه شناسی در یک جهان نابرابر - که موضوع کنگره جهانی جامعه شناسی در سال ۲۰۱۴ در یوکوهاما ست - مشارکت می کنند، همچنانکه پیوتر زتومکا با رویکرد دیگری این کار را انجام می دهد و ۱۰ فرضیه وی، چهار پاسخ مختلف را برانگیخته است.

ستون حقوق بشر ما وحشتهای حاصل از صلح تحمیلی روسی در چین را توصیف می کند، در حالی که ستون تاریخ، به بزرگداشت دورا کالکین، سردبیر اختصاصی معرفی کتاب جامعه شناسی بین المللی می پردازد، [مجله ای که] خودش آن را در سال ۲۰۰۶ آغاز کرد. در آخر به گروه جامعه شناسان از ورشو که گفتگوی جهانی را به لهستانی یعنی دوازدهمین زبانمان تولید خواهند کرد، و گروهی از بوگوتا که ترجمه به اسپانیایی را به عهده گرفته اند، خوشامد می گویم.

گفتگوی جهانی در فیس بوک و سایت انجمن بین المللی جامعه شناسی قابل دسترسی است. نوشته های خود را به مایکل بورووی ارسال کنید: burawoy@berkeley.edu



مذاکره بر سر اسلام‌هراسی:

خروج، صدا و وفاداری

کاترین دلکرویس، دانشگاه استراسبرگ، فرانسه

هنر خیابانی، زنان مسلمانی را نمایش می‌دهد که هم برقع پوشیده‌اند و هم شهروندان متعهد فرانسوی هستند.



پوست) به خود گرفته است. این روزها فرزندان و نوه‌هایشان ادعای شهروندی کامل اروپایی می‌کنند؛ اما ناچارند با داغ‌نگی که به «دین» و «خاستگاه»‌شان زده شده، مبارزه کنند.

مسلمانان اروپایی (فرانسوی) در مواجهه با نژادپرستی و اسلام‌هراسی فراگیر چه واکنشی نشان می‌دهند؟ هیچ کس پاسخ حقیقی را نمی‌داند؛ تنها از طریق مجموعه‌ای از مطالعات میدانی است که می‌توانیم پاسخی تقریبی بدهیم. من طی بیست سال گذشته، مسئول انجام مطالعات موردی عمیقی درباره مهاجرین مسلمانی بودم که در فرانسه زندگی می‌کنند، [مطالعاتی که] به طور خاص تمرکز بر این بود که چگونه خانواده‌های طبقه کارگر مغربی فرزندان‌شان را برای مواجهه با تبعیض، آموزش می‌دهند. من از رویکردی روش‌شناختی بهره برده‌ام که مبتنی بر بازسازی تاریخ‌های خانواده است و برگرفته از مصاحبه‌هایی درباره داستان زندگی با چندین عضو هر خانواده است: والدین و نیز فرزندان. من این مطالعات موردی را در مناطق و شهرهای مختلف فرانسه تکرار کرده‌ام.

اسلام‌هراسی در حقیقت بسیار دیرینه است. در میان الجزیره‌ی مستعمره‌ی فرانسه تصویر منفی از پیش‌پنداشته‌ای رایج بود که مستعمره‌ها را از حقوق مالکیت و شهروندی‌شان محروم می‌کرد: بنابر فرمان کریمو (۱۸۷۰) آنان تا جایی که اعتقادشان به اسلام را ترک می‌کردند، می‌توانستند شهروندان فرانسه گردند و حقوقشان را بازبایند- البته عده کمی این کار را کردند. اگر این کار را نمی‌کردند، آزادی و حقوقشان را از دست می‌دادند و در نتیجه برای مستعمره‌نشینان بازی منصفانه‌ای تصور می‌شد.

جنگ‌های استقلال‌طلبانه، بازی را در شمال آفریقا و دیگر جاها عوض کرد. پاکستانی‌ها، بنگلادشی‌ها و هندیان در انگلستان، یا اندونزی‌ها، مراکشی‌ها و ترک‌ها در هلند و بلژیک و نیز الجزایری‌ها و مراکشی‌ها و تونس‌های فرانسه نخست نیروی کار (موقت) شناخته می‌شدند، چندان که در کشورهای همسایه «کارگران مهمان»^۱ خوانده می‌شدند. سپس اختیار پیدا کردند که زن و فرزندان‌شان را بیاورند؛ اما بعد طبقاتی همیشه وجود داشت، هرچند که امروزه وجهی نژادی (بخوانید رنگ

مدتی است که اسلام‌هراسی در اروپا رو به فزونی است. همین اواخر در بروسل بودم و در کارگاهی علمی شرکت کردم که در آن جامعه‌شناسانی از کشورهای مختلف اروپا آمده بودند که همه درباره موضوع شهروندی در اروپا پژوهش می‌کردند. یکی از اعضای برجسته پارلمان اروپا، که در طرح‌ریزی «قانون اساسی اروپا» کمک کرده بود، اظهار داشت: «ما اروپاییان نمی‌توانیم اسلام را که دینی خشونت‌آمیز است بپذیریم، [اسلامی که] هویت اروپایی ما را که مسیحی است به زیر سوال می‌برد. مهاجران مسلمان و فرزندان‌شان اگر می‌خواهند که در اروپا بمانند و به عنوان اروپایی به رسمیت شناخته شوند، باید نظام ارزشی و عقاید دینی‌شان را رها کنند.» بسیاری از ما خیلی شگفت‌زده شدیم! یکی از همکاران هم‌وطن آن سیاست‌مدار از او پرسید: «فکر می‌کنید موضع شما با احترام به حقوق اقلیت که لازمه دموکراسی است، سازگاری دارد؟» این مرد پاسخ داد: «حفظ نظم اروپاییان مهم‌ترین اولویت است و از احترام به حقوق اقلیت و حتی از دموکراسی {نیز} مهم‌تر است.»

رسمیت شناختن را می‌طلبید، پیکاری است برای به رسمیت شناسی: «ای جامعه! من یکی از اعضای توام. مرا این چنین بشناس! و نیز حقوق اقلیت‌ام را دریاب! و آرمان‌هایی را که اعلام کرده‌ای، محقق کن!»

از میان سه نوع پاسخ اصلی به نژادپرستی، «صدا» آن نوعی است که امکان حرکت از پاسخ فردی به پاسخ جمعی، از فرایندهای خرد به مقیاسی محلی، منطقه‌ای و حتی ملی را فراهم می‌کند. اما این مسیر آسان نیست چرا که نظام اجتماعی همیشه متقابلاً و نه همواره با سرکوب، خواهد جنگید. این از آن [صدا] هوشمندانه‌تر است؛ متداول‌ترین سلاحش گفتمانی است؛ [یعنی] راه‌های هوشمندانه‌ای برای تحریف واقعیت‌ها و مقاصد مخالفانش.

اجازه بدهید مثالی از روسری مسلمانان بیاورم. چرا دختران و زنان جوان فرانسوی که از والدینی مسلمان متولد شده‌اند تصمیم می‌گیرند روسری بپوشند؟ آیا به خاطر فشار بنیادگرایان است؟ وقتی جامعه‌شناسان با دختران محبّه دبیرستانی مصاحبه کردند، دریافتند که به هیچ وجه این‌طور نیست. اکثر این دختران ابراز کردند که آنان خودشان، بیشتر وقت‌ها برخلاف خواست والدینشان، روسری پوشیدن را انتخاب کرده‌اند. در آغاز هیچ کس آنان را باور نکرد، همه گمان کردند که دروغ می‌گویند. اما سرانجام معلوم شد که آن‌ها واقعاً حقیقت را می‌گفتند. آنان هم چنین گفتند که این به هیچ وجه بدین معنی نیست که به خاطر آن، کمتر احساس فرانسوی بودن می‌کنند.

بهترین تفسیر پدیده «روسری» را حوریه بوتلجا ارائه کرده است که به وضعیت تناقض آمیز نسل دوم زنان مسلمان فرانسه اشاره می‌کند. از یک سو، وزنّه نژادپرستی علیه اعراب، رشد اسلام‌هراسی و تبعیض در بازار کار قرار دارد. اما فشار بر برادران آن‌ها بسیار شدیدتر از این زنان جوان است، [زنانی] که جامعه «سفید» به آنها پیام می‌دهد: «جایی را که بزرگ شده‌اید ترک کنید؛ از اقتدار برادران و پدرتان بگریزید؛ آنان را پشت سر بگذارید. به گذشته پشت کنید و بیایید و به جامعه آزاد فرانسه بپیوندید.»

حوریه بوتلجا می‌گوید که این بی‌گمان وسوسه‌ای برای این دختران است، وسوسه‌ی رهایی. چرا که در حقیقت هنوز آثاری از فرهنگ، هنجارها و ممنوعیت‌های پدرسالارانه در بسیاری از خانواده‌های مهاجر مغربی وجود دارد. اما این به مثابه خیانت به خانواده و اجتماع خویش خواهد بود. بوتلجا می‌گوید که این یک دام است ولی آنان برایش چاره‌ای یافته‌اند که همان روسری است. این زنان جوان، با پوشیدنش به «صدایی» خاموش با جامعه فرانسه سخن می‌گویند: «نه! ما به والدین و اجتماعمان خیانت نخواهیم کرد. شما با آنان، نخست به اسم کارگران مهمان و اکنون به اسم مسلمانان بدرفتاری کرده‌اید. ما قاطعانه کنارشان می‌مانیم!»

اما بوتلجا می‌گوید که روسری در عین حال، پیامی هم به مردان اجتماعشان می‌فرستد: به پدران، برادران و بستگانشان. و پیام این است: «بنگرید! ما به شما خیانت نمی‌کنیم، ما از شما حمایت می‌کنیم؛ ما پیشنهاد آنان را رد کردیم. مگر نه؟ اکنون ما را رها کنید تا به راه خود رویم. رفتار بدی از ما سر نمی‌زند؛ اما می‌خواهیم که آزاد باشیم تا تحصیل کنیم؛ مجرد بمانیم به جای آنکه با کسی که نمی‌شناسیم ازدواج کنیم؛ می‌خواهیم که برای زندگی شغلی آماده شویم». این «خروج» نیست؛ «وفاداری» (به جامعه فرانسه) هم نیست؛ نمونه‌ای روشن ولی آگاهانه از «صدا» است.

تابه حال، هیچ کس چارچوبی عرضه نکرده است که شرحی دقیق از واکنش‌های تبعیض‌شدگان به تبعیضشان ارائه دهد، [چارچوبی] که هم یهودیان اروپا را که با یهودستیزی دهه ۱۹۲۰ مواجه شدند و هم مسلمانان عصر حاضر را در خود جای دهد. بدین منظور تیپولوژی معروف آلبرت هیرشمن: «خروج»، «صدا» و «وفاداری» را متناسب کردم. هیرشمن اقتصاددان دامنه‌ای از واکنش‌های فردی مردم در برابر کژکارکردی بوروکراسی دولتی را بررسی کرد؛ برای مثال یک راه آهن منحصرأ دولتی که بد اداره می‌شود. هیرشمن استدلال می‌کرد که تمام واکنش‌ها به این موقعیت، به یکی از این سه دسته تعلق دارد: خروج، صدا و وفاداری. استفاده‌کنندگان ممکن است همچنان هزینه زیاد سفر با قطار را تقبل کنند (وفاداری)، با شکایت اعتراض کنند (صدا) یا با ماشین بروند و خطوط راه‌آهن را فراموش کنند. (خروج)

اکنون وقتی که این تیپولوژی را در باب واکنش مردم در مواجهه با نژادپرستی به کار می‌بریم، نسبتاً خوب به کار می‌آید: آنان ممکن است اعتراض کنند (صدا)، که یهودیان نسبتاً کمی در دهه ۱۹۳۰ و مسلمانان اندکی امروز اینگونه عمل کرده و می‌کنند. ممکن است منفعل مانده و امیدوار باشند که طوفان آرام گیرد، چنان که بسیاری از یهودیان منسجم در آلمان و فرانسه اینگونه عمل کردند. این «وفاداری» است که در مورد آنان به تراژدی ختم شد. یا ممکن است تصمیم به ترک کشور بگیرند که «خروج» است.

< خروج

اجازه بدهید با «خروج» شروع کنیم. در فرانسه جمعیت زیادی از مردان جوانی که نمی‌توانند کار دست اولی پیدا کنند، می‌کوشند شانس خود را در مونترئال امتحان کنند. کانادا هنوز مهاجران جدیدی را که ماهرند، می‌پذیرد. اکثر آنان بینش مشابهی را تجربه می‌کنند که یک نفر این چنین بیان کرده است: «من در فرانسه به خاطر نام عربی‌ام، نام پدرم که از مراکش مهاجرت کرده است، نتوانستم کار پیدا کنم. در مونترئال به طور ناگهانی دیگر عرب انگاشته نشدم. از نظر کانادایی‌ها، من فرانسوی، فقط فرانسوی بودم. سپس آنها از مهارت‌های من می‌پرسند... این بسیار خوش‌آیند بود. در فرانسه این را بسیار می‌خواستیم؛ که مثل همه باشم، یک فرانسوی. بسیار کوشیدم و سعی زیادی کردم؛ اما مردم همیشه به همان سوالات درباره خاستگاه یا دین من برمی‌گشتند.»

بنابراین فرار از نژادپرستی از طریق مهاجرت، راه حل خوبی است. چنین مرد فرانسوی جوانی به استرالیا و کشورهای اطراف خلیج فارس مهاجرت می‌کند. با وجود این همه به چنین امکان‌هایی دسترسی ندارند و راه‌های نه چندان خوشحال‌کننده دیگری برای «خروج» وجود دارد. مشهور است که نژادپرستی ممکن است به خود، خودپنداره و اعتماد به نفس، مخصوصاً به افرادی که منزوی‌ترند و انعطاف‌پذیری کمی دارند، آسیب برساند. عده‌ای ممکن است به مواد مخدر یا خودکشی که باز هم اشکالی از «خروج» اند، متوسل شوند.

< صدا

در مقابل، «صدا» به جهتی خلاف این می‌رود. «صدا» اعتراض بر ضد نظم اجتماعی ناعادلانه‌ای است که درباره تو تبعیض قائل می‌شود. [صدا] ممکن است به صورت فردی یا جمعی بیان شود. «صدا» به

جزئی از یک کل بزرگتر بودن و قیودی اجتماعی که به چنین فضاهایی گره خورده است اثر می‌گذارد.

این قلب مسئله است. من بر این باورم که ما به مثابه جامعه‌شناس ابزارهایی، چون جمع‌آوری مطالعات موردی و یافتن نمونه‌هایی درخشان در داستان‌های زندگی داریم تا عقل سلیم اروپاییان را جرح و تعدیل کنیم، دست بشویم از اینکه با مسلمانان اروپا چون بلاگردانان رفتار کنیم؛ و در عوض آنان را عضوی از خود بدانیم.

منابع:

آنتیاس، ف. (۲۰۰۲)، «تفکر از منظر موقعیتی فراملیتی»، (۴:۱) www.imstr.dcu.ie

آتیاس دنفو، س. (۲۰۰۶)، ریشه دواندن، تحقیقی بر سالخوردگی مهاجران در فرانسه، پاریس: ارمند کولن.

بوتلجا، ح. (۲۰۰۶) «شما بسیار دوست دارید»، مصاحبه انجام گرفته با کریستل امل و کریستین دلفی، اخبار مسائل فمینیستی ۲۵(۱).

دلکرویس، س. (۲۰۰۹) «خانواده‌های مسلمان در فرانسه: سرپرستی خلاقانه، هویت و به‌رسمیت‌شناسی»، تاریخ شفاهی ۳۷(۲).

هیرشمن، ا. (۱۹۷۲) خروج، صدا و وفاداری: پاسخ‌هایی به افول قواعد، سازمانها و دولت‌ها، کمبریج: انتشارات دانشگاه هاروارد.

^۱ کسی که برای دوره‌ای کوتاه در کشوری خارجی زندگی و کار می‌کند و معمولاً کارش کم درآمد و غیر ماهرانه است (م).

«وفاداری» به چه معناست؟ وفاداری به جامعه‌ای دشوار است که تو را به این دلیل رد می‌کند که بنیاداً متفاوت به‌نظر می‌آیی. با وجود این، گرایش به وفاداری به جامعه‌ای نژادپرست، حتی علی‌رغم جنگ استقلال الجزایر، در میان نسل اول مهاجرین بسیار رایج بود. از این‌رو، کلودین آتیاس دنفو در پیمایشی ملی در فرانسه، که به سال ۲۰۰۵ روی مهاجران سالخورده از کشورهای مختلف انجام داد، نشان داد که بیش از ۹۰ درصد مدعی‌اند که در فرانسه احساس راحتی می‌کنند.

علاوه بر این، من خود شاهد این بودم که بسیاری از والدین مهاجر می‌کوشند فرزندانشان را قانع کنند که در صورت مواجهه با سخنان تحقیرآمیز انتقام نگیرند. این تدبیری برای آموزش صبر به فرزندانشان بود تا شانس موفقیتشان افزایش یابد. با وجود این، جوانان نسل دوم از وفاداری درک فراملی تری دارند: آنان به ارزش‌های جمهوری فرانسه اعتقاد دارند و خودشان را شهروندان اروپا می‌شناسند. احساس تعلق آنان اغلب مربوط به این واقعیت است که اعضای از خانواده‌شان در دیگر کشورهای اروپایی اند. آنان به دموکراسی اروپایی و حفاظت از حقوق اقلیت باور دارند.

تعلق داشتن یا نداشتن، مسئله این است اما این [تعلق داشتن] به دو طرف احتیاج دارد. اسلام‌هراسی نقطه مقابل به‌رسمیت‌شناسی است، [به‌رسمیت‌شناسی‌ای] که برای تعلق داشتن یا احساس تعلق کردن ضروری است. بگذارید با آنچه فلویا آنتیاس درباره تعلق می‌گوید بحث خود را به پایان برم: «تعلق تا حدی هم تجربه‌ای رسمی و هم غیررسمی است. تعلق صرفاً درباره عضویت، حقوق و وظایف آن گونه که درباره موضوع شهروندی صدق می‌کند، یا درباره اشکال هویت بخشی با گروه‌ها یا دیگران نیست، بلکه همچنین درباره فضاهای اجتماعی ای است که توسط چنین هویت بخشی‌ها و عضویت‌هایی ساخته می‌شوند و همچنین راه‌هایی که فضای اجتماعی بر ثبات خود یا احساس

< پوپولیسم جدید اسلامی

ویدی. آر. هادیز، دانشگاه مردوچ، استرالیا

رجب طیب اردوغان،
نخست وزیر
کاریماتیک ترکیه،
پشتیبانی عمومی را
برای ترکیب اسلام و
نئولیبرالیسم، حفظ
کرده است.



اش همچنان بهترین نیروی سازمان یافته در جامعه مدنی مصر است- ژرف بوده است. در واقع، انشعاب پوپولیسم جدید پیشاپیش در دستیابی به قدرت حزب عدالت و توسعه (AKP) در ترکیه در سال ۲۰۰۲ و همینطور در مورد رهبران حزب آزادی و عدالت مصر - حزب انتخاباتی که اخیراً از اخوان المسلمین انشعاب یافته - که به نظر می رسد در جستجوی سرمشق هستند؛ مشهود بوده است. حتی در منطقه ای دور مانند آسیای جنوب شرقی، حزب آزادی و رفاه اندونزی (PKS) که موفق ترین گروه در حزبهای اسلام گراست، برای سالها از موفقیت های AKP الهام گرفته است و اخیراً با قدرت تمام، سومین پیروزی اش را در یک انتخابات عمومی سخت به دست آورد. این حزب در کنار پذیرش گرم دموکراسی، توانسته است با صداقت تمام عیاری اصلاحات اقتصادی نئولیبرالی را با عناصر عدالت اجتماعی سنتی موجود در پوپولیسم اسلامی پیوند دهد.

تجربه AKP نمی تواند تنها با اثر معتدل

سنتی رو به زوال قدیمی متشکل از تجار شهری، تولیدکنندگان خرده پای کالا و نخبگان روستایی بود، اما پوپولیسم اسلامی جدیدتر به احتمال بیشتر از اتحاد عناصر تا حد زیادی نامتجانس تشکیل شده است؛ از جمله بخشهای حاشیه ای بورژوازی، اعضای آموزش دیده و جاه طلب طبقه متوسط جدید شهری که در پله های پایین تر سلسله مراتب اجتماعی گیر افتاده اند، و توده ی متورم فقیر شهری که در کلانشهرهای وسیع و پر هرج و مرجی مانند قاهره، استانبول و جاکارتا در دهه ی اخیر تنزل کرده و در جستجوی آموزش، اشتغال و وعده ی یک زندگی بهتر هستند. در هر حال، هر دو صورت اسلام گرایی امت را به عنوان نوعی معادل برای مردم تصور می کنند: «مردم» مفهومی است که بخش جدایی ناپذیر همه انواع تصورات پوپولیستی است که توده ی پرهیزگار اخلاق مدار را در برابر نخبگان غارتگر و درنده خو قرار می دهند.

اثر این دگرگونی بر سازمانهایی مانند اخوان المسلمین - که علیرغم تضادهای درونی

یکی از مهم ترین ویژگیهای آشکار در خیزشها و طغیانهای عربی اخیر، این بوده است که جنبشهای اعتراضی اسلامی طلایه دار آنها نبوده اند. اینکه آنها نقش رهبری را نداشتند، یک اتفاق جالب است، چرا که از زمان پایان دوره اکثریت چپ در جوامع مسلمان در طی جنگ سرد، گروه های اسلام گرا مهم ترین منبع اعتراض علیه رژیم های دیکتاتوری بویژه در شمال آفریقا و خاورمیانه بوده اند. با اینحال، در کشورهایی مانند تونس و مصر، احزابی مانند النهضة و اخوان المسلمین، به ترتیب، در محیط های مابعد- دیکتاتوری جدید جایگاه خوبی خواهند داشت. این مسئله منجر به هراس آفرینی و اسلام هراسی مبالغه آمیز در بخشهایی از رسانه های غربی شده است.

با کاوش عمیق تر متوجه می شویم سیاست های اسلام گرایانه بطور مکرر توسط چیزی که ما پوپولیسم اسلامی جدید توصیف می کنیم، دگرگون شده است. شکل قدیمی تر اسلام گرایی بر پایه منافع خرده بورژوازی

کننده ذاتی مشارکت در دموکراسی انتخاباتی، تبیین شود. مهم ترین عامل در این فرآیند، درک این قضیه از سوی اسلام گرایان بوده است که بهبود عینی شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امت ضرورتاً به یک دولت اسلامی یا فردی که سختگیرانه بر اساس شریعت حکمرانی کند، نیاز ندارد. بلکه بهبود می تواند با تغییر جایگاه مطلوب امت و احزاب سیاسی و سازمانی اش، در رابطه با دولت و بازار موجود، کسب شود.

علی رغم حمایت مردمی از جانب فقرای شهری و رهبری برخاسته از طبقه ی متوسط شهری تحصیلکرده و بلندپرواز، حمایت بورژواهای آناتولی یکی از مهم ترین علل موفقیت AKP بوده است. بورژواهای آناتولی، از نظر فرهنگی، تجار مسلمانی هستند که تا حدودی توسط نهادهای سیاسی و سکولار-بوروکراتیک کمالیستی که از بورژواهای بزرگ استانبولی حمایت می کند، منزوی شده اند. تا حد زیادی از زمان حرکت ترکیه در دهه ۱۹۸۰ به سوی استراتژی اقتصادی بازار محور جهانی که بیشتر بر صادرات تکیه می کند، ثروت و قدرت بورژواهای باریشه ی ولایتی ترقی کرده است. البته درباره ترکیه، به راه انداختن یک دولت اسلامی همچنان بر خلاف قانون اساسی باقی مانده است و AKP علیرغم رشدی که

بیرون از شبکه ها و گروه های اسلام گرای تثبیت شده داشته، نمی تواند در ملاء عام خودش را بعنوان یک حزب اسلامی معرفی کند. در هر حال، مسئله مذکور مانعی در راه گسترش اتحاد طبقاتی ایجاد نکرده است و این اتحاد، در انتخابات برنده شد و کنترل دولت را بدست آورد تا سیاستهایی را که وضعیت امت را ارتقا می دهد، دنبال کند و در تقابل با الیت سکولار تعریف می شود که آنها را متهم به سوء مدیریت اقتصادی، اعمال اقتدارگرایانه بعلاوه کناره گیری فرهنگی نسبت به دیگر قشرهای اجتماعی می کنند.

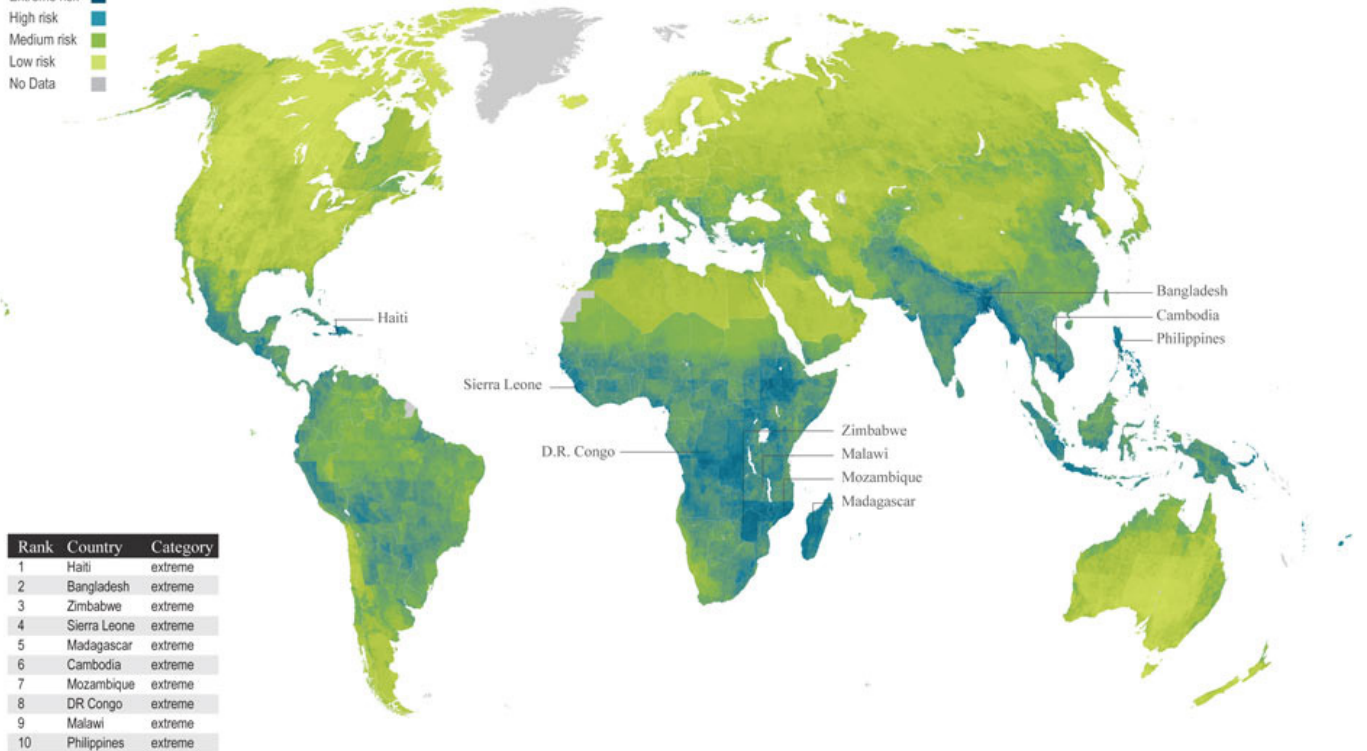
وضعیت در مصر البته تا حد زیادی سیال است و نمی توان فعلاً گفت که اخوان المسلمین چقدر موفق خواهد بود. در واقع اخوان المسلمین بطور قابل ملاحظه ای، نقش خود را در فضای بعد از دیکتاتوری مصر تعدیل کرده است تا این تصور ایجاد نشود که درصدد مصادره قیام مصر است. با این وصف اخوان المسلمین نسبت به زمان حسن البناء یا سید قطب، از درون تغییر یافته است. تغییر درونی در اخوان المسلمین همچنین می تواند در ارتباط با پایگاه قوی حمایتی باشد که در نتیجه ی بهم ریختگی و بی سازمانی نیروهای لیبرال و چپ گرا، از بخشهایی از طبقه متوسط شهری جوان و قسمت های

زیادی از فقرای شهری دریافت می کند. بعلاوه، بخش عمده ای از اخوان المسلمین که سابقاً تجاری کوچک و بزرگ بوده اند، از حملات نیمه مخفی به امور سیاستهای انتخاباتی حمایت کرد و در نتیجه توسط رژیم مبارک از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم شد. اخوان المسلمین، همچنین دموکراسی را ابزار مفیدی برای ربودن جایگاههای دوستان نزدیک مبارک در موقعیتهای پرنفوذ و بالای اقتصادی می بیند.

اما پوپولیسم اسلامی جدید همیشه قرین موفقیت نبوده و نمونه ای که این را اثبات می کند، PKS در اندونزی است؛ روشن است که این حزب بسیار دور از وضعیتی است که بتواند به قدرت دست یابد. این در نوع خود جالب است زیرا یکی از دلایل مهم ضعف این حزب در مقایسه با نسخه ی همقطاران ترکیه ای یا مصری اش، فقدان طبقه بورژوازی قابل توجه با زمینه فرهنگی مسلمان به دلیل نفوذ مستمر قومیت چینی، درون بورژوازی اندونزی، بوده است.

خیزش پوپولیسم اسلامی جدید خواه موفق و خواه ناموفق، بر کلیشه های چالش برانگیز اهداف، استراتژی ها و احزاب سیاسی در جهان مدرن تاثیر بسزایی خواهد داشت.

Extreme risk
High risk
Medium risk
Low risk
No Data



آسیب پذیری تغییرات آب و هوا. مناطق سبز روشن، آسیب ناپذیرترین و مناطق آبی پررنگ، آسیب پذیرترین [نواحی] هستند. کشورهای شمال بیشترین تولید دی اکسید کربن سرانه را دارند اما کمترین تاثیر را از تغییرات آب و هوا می پذیرند در حالی که کشورهای جنوب با کمترین تولید دی اکسید کربن، بیشتر تحت تاثیر قرار خواهند گرفت.

< مقصر کیست؟ دوره های توفانی در مذاکرات تغییر جوّی

هربرت دوسینا، متمرکز بر جهان جنوب، مانیلا و دانشگاه کالیفرنیا، بر کلی

آلایندہ [بکاهند، توفان ها قوی تر و متکرر، و خشک سالی ها شدیدتر شده اند. براساس گزارشی که آژانس بین المللی انرژی (IEA) در ماه مه گذشته منتشر کرد، انتشار کربن در سال گذشته به بالاترین میزان در تاریخ رسیده است. چرا، با وجود موافقت نامه ها، انتشار گازهای آلایندہ که به قول پیترو سینگر فیلسوف «شیوه های عجیب و غریب و جدید برای کشتن بشر» هستند همچنان رو به افزایش است؟

ماه ژوئن گذشته به شهر بُن رفتیم تا شاهد مذاکرات جوّی باشم و آنچه که به بحث گذاشته شد مرا متأثر ساخت: نوعی از «تعهد و بازنگری»، طرحی پیشنهادی که در آن در واقع نحوه عمل هر کشوری به خودش

صدها نفر در بولکان فیلیپین به دلیل بالا آمدن سیلاب افسارگسیخته در اثر توفان شدید اخیر، مشغول سپری کردن شب توفانی دیگری بر بام خانه هایشان هستند، درحالی که گرسنه و منتظر نجات اند. آنها منتظر مانده اند، چرا که تنها دو قایق نجات برای کمک رسانی به روستایی با هزاران نفر جمعیت وجود دارد و باید از خانه ای به خانه ای دیگر بروند. این رویداد تنها چند روز پس از سالگرد بدترین توفانی که در خاطره ها مانده و یک روز قبل از اینکه توفانی دیگر خود را به کرانه ساحل بکوبد، رخ داد.

همان گونه که علم اقلیم شناسی پیش بینی می کند، دو دهه پس از آنکه دولت ها برای اولین بار توافق کردند از انتشار [گازهای

دسامبر امسال، هزاران نفر از مقامات، فعالان، لابی گرها و حتی شاید برخی از سوپرستارها به منظور شرکت در هفدهمین کنفرانس کنوانسیون چارچوب ملل متحد برای تغییرات جوّی (UNFCCC) به شهر دوربان سفر خواهند کرد. ماه ژوئن سال آینده، بسیاری، دوباره به منظور برگزاری مراسم یادبود گذشت دو دهه از امضای UNFCCC و دیگر توافقنامه های محیط زیستی عازم ریودوژانیرو خواهند شد. بیست سال از زمان آنچه که بسیاری آن را پیچیده ترین و شاید مهم ترین - مذاکرات بین دولتی در تاریخ می دانند گذشته است، اما چه دستاوری حاصل شده است؟

در حال حاضر که این مطلب را می نویسم،

واگذاشته شده بود. نه هدفی، نه قولی. در سالن دیگر، بولیوی خواهان وضع مالیات جهانی به منظور تأمین سرمایه لازم برای غلبه بر فجایع تغییرات جوی بود. در حیرت فرو رفته بودم، چرا که می دانستم هر دو طرح پیشنهادی که برآمده از حرکتی متعارض در مسیر مذاکرات اولیه بودند و در اوایل دهه ۱۹۹۰ از دستورکار خارج شده- و کنار گذاشته شده- بودند، دوباره روی میز مذاکره قرار گرفته بودند. تاحدودی به این دلیل به بُن آمده بودم تا با آخرین تحولات مذاکرات آشنا شوم، نه اینکه بفهمم به سر خانه اول برگشته اند. چرا مذاکرات [در این مرحله] متوقف مانده اند؟

پس از مصاحبه با بیش از ۲۰ نفر از کسانی که از گوشه و کنار دنیا از نزدیک درگیر مذاکرات بودند و پس از مطالعه دقیق بیش از صدها صفحه از اسناد مذاکرات، بخشی از پاسخ می تواند به دلیل عدم حل و فصل رضایت بخش مقدماتی ترین و حتی شاید بنیادی ترین پرسش در مذاکرات دو بلوک عمده-شمال و جنوب- باشد: مُقَصِّر کیست؟

درواقع، تحت نفوذ مذاکرات محرمانه روزافزون، پیش پافتنده ترین پرسش اخلاقی که علت طولانی ترین بن بست در مذاکرات است، همچنان محل بحث است: اکثر کشورهای در حال توسعه-از صنعتی ترین آنها گرفته تا فقیرترین شان- از همان ابتدا شمال را به دلیل انتشار مواد آلاینده در دوره صنعتی شدن شان مقصر می دانند. بیشتر کشورهای توسعه یافته-با وجود همه جروبحث هایی که میان اروپایی ها و آمریکایی هاست- در ردّ این ادعا متحد هستند.

موضع مذاکراتی ایالات متحده در گذر زمان تغییر کرده است، اما نظرات مذاکره کننده ارشد آمریکایی، تُد اِستِرِن، چیزی است که همه تصمیم گیرندگان، خواه جمهوری خواه یا دموکرات، معتقدی راستین یا آدمی شکاک به مسئله اقلیم، لابی گر تجاری یا محیط زیست گرای بِلِت وی، با آن موافق اند: «ما کاملاً نقش تاریخی خود را در انتشار گازهای آلاینده در جو می پذیریم، اما من قاطعانه هرگونه احساس گناه یا مجرم بودن یا تاوان دادن را رد می کنم.» همه مذاکره کنندگان آمریکایی که من با آنها حرف زده ام، بلااستثنا این خط را دنبال کرده اند: ما نباید برای چیزی که نمی دانستیم ممکن است آسیب زا باشد مقصر دانسته شویم.

یقیناً طرفین مذاکرات توافق کرده بودند تا براساس «مسئولیت های مشترک اما متمایز و توانمندی های خود» مشارکت داشته باشند، اما در حال حاضر این عبارت به مشاجره

برانگیزترین مسئله در تاریخ مذاکرات تبدیل شده است: مذاکره کنندگان جنوبی تمایل دارند که بر واژه «تمایز» تمرکز کنند که نشان می دهد مبنای آن به تقصیر تاریخی شمال بر می گردد. مذاکره کنندگان شمالی بر واژه «مشترک» تأکید دارند و-بر خلاف مذاکره-کنندگان جنوبی که اغلب بر سر عبارت «مسئولیت های مشترک اما متمایز» می ایستند- عبارت «و توانمندی-های خود» را خاطرنشان می کنند، یعنی آنها به این دلیل کمک می کنند که توانایی بیشتری دارند، نه به این دلیل که ملزم هستند.

این مسئله فقط زورآزمایی معنایی نیست، زیرا موضع هر طرف درباره موضوع مسئولیت به پاسخ آن به سه پرسش عینی همواره حاضر در مذاکرات جهت داده است: چه کسی مسئول است؟ چه کسی باید چه کاری انجام بدهد؟ چه کسی چه چیزی را مدیون است؟

جنوب، با اصرار بر اینکه مظلوم واقع شده، مُصْرَانه خواهان نقشی بیشتر در تصمیم گیری شده و به استفاده از تمهیدات تنبیهی و الزامی تمایل نشان داده و همواره تقاضای دریافت «غرامت» از شمال بوده است. بنابراین بر تمهیدات الزام آور نظیر [وضع] مالیات جهانی یا جریمه دادن برای انتشار مازاد گازهای آلاینده اصرار دارد. شمال، با ردّ ادعای مُقَصِّر بودن و اصرار بر اینکه آنها، تنها به دلیل اینکه می توانند و نه به خاطر اینکه باید چنین کاری بکنند، حاضر به کمک بیشتر هستند؛ در همه زمان ها در پی منحصر کردن تصمیم گیری، خواهان «انعطاف پذیری» یا «هزینه و بهره وری» در صورت امکان از طریق اقدامات داوطلبانه همراه با پاداش به جای اقدامات اجباری بوده است. از این رو، بر طرح هایی نظیر «تعهد و بازنگری» یا سازوکارهایی چون دادوستد کربن اصرار دارند.

این نقاط شروع واگرا-که با تحولات گسترده تر تاریخی در پیوند، و ناشی از نابرابری های دیرپای شمال-جنوب و سازوکار سرمایه داری جهانی است- کمک می کند تا بتوان شکست را، در راه رسیدن به زمینه های مشترک در بسیاری از موضوعات، توضیح داد.

در نظر افرادی نظیر پروفیسور بِرَد دِلانگ، اقتصاددان در دانشگاه برکلی (که در همان گفتگو تصدیق کرد «برای بسیاری از سانفرانسیسکوایی ها مهم نیست که آب و هوایی نظیر لس آنجلس داشته باشند») تلاش شمال برای محدود کردن موثر مذاکرات به کشورهای بزرگ منتشرکننده گازهای آلوده به جای همه ۱۹۳ کشور، امری معقول است، چون معتقدند

تنها آنهایی که در رأس هستند باید تصمیم بگیرند. اما این مسئله برای کسانی که مایل به اجرای عدالت هستند پذیرفتنی نیست: هرچه باشد معمولاً به متجاوزان اجازه نمی دهند که ضوابط مجازاتشان را خودشان تعیین کنند.

ممکن است تقاضای راه حل های تشویقی-به جای تنبیهی- در نظر آنانی که خود را رهبرانی بخشاینده می دانند کاری منطقی باشد، اما این مغایر با نظر کسانی است که آنها را متخلفانی مُقَصِّر می دانند: هر چه باشد، معمولاً به گناهکاران اجازه داده نمی شود تا خواستار آسان ترین شکل مجازات بشوند. به همین نحو، خودداری شمال از پذیرش نظارت دموکراتیک همه طرف ها بر وجوه سرمایه گذاری در زمینه جوی (به دلیل اینکه جنوب مورد اعتماد نیست) در نظر آنهایی که خودشان را رهبرانی خیراندیش می دانند توجیه پذیر است، اما برای کسانی که آنها را متخلفانی مُقَصِّر می دانند بی معنی است: گناهکار نوعاً نمی تواند با حمله کردن به کمال اخلاقی قربانی هایش از پرداخت غرامت طفره برود.

به نظر می رسد حتی در حوزه دیپلماسی اقلیمی نیز پرسش های پیش پافتنده درباره اینکه چه کسی مُقَصِّر و بی گناه است گریزناپذیر باشد، چرا که پاسخ به آنها تعیین کننده ضوابط روابط اجتماعی ما با دیگران، حتی در موقعیت های نابرابر است. شمال و جنوب به مدت دو دهه در هر قدم بر سر این شرایط مبارزه کرده اند: تقاضای منصفانه هریک از دیگری چه می تواند باشد، دیگران چه تقاضای منصفانه ای از خودشان می توانند داشته باشند، چه کسی مُحِق است، چه کسی متعهد است و مانند آن.

تا به امروز، شمال توانسته با کمک برخی از کشورهای جنوب ادعای بی گناهییش را از طریق تضمین «انعطاف پذیری» پروتوکل کیوتو و توسل آن به دادوستد کربن نهادینه کند، سازوکاری که بر طرح های پیشنهادی اولیه جنوب برای جزای نقدی و غرامت اجباری غالب شد.

اما آن گونه که تقاضاهای مستمر [جنوب] برای جبران خسارت، تشکیل دادگاه بین المللی آب وهوا، یا «عدالت اقلیمی» نشان می دهد، این بدان معنا نیست که این مسئله یک بار برای همیشه حل شده است. و تا زمانی که به نحوی رضایت بخش حل نشود ممکن است مذاکرات برای بیست سال دیگر متوقف باقی بماند. این موضوع ممکن است برای کسانی که روی تپه های برکلی زندگی می کنند خوب باشد، نه برای آنهایی که روی سقف خانه هایشان در بولکان معطل مانده اند.

< چه راههایی برای نیروی کار جهانی در آینده وجود دارد؟

رابرت لمبرت، دانشگاه استرالیای غربی، رئیس سابق کمیته پژوهش جنبشهای کارگری در انجمن بین المللی جامعه شناسی

شبکه همبستگی شبکه ای استرالیا-ونزوئلا، راهپیمایی روز اول ماه می/روز کارگر | در کاراکاس، ۲۰۰۸.



حتی در تاریکترین دورانها، حق داریم که در انتظار روشنایی باشیم و بسیار کم اتفاق می افتد که این روشنایی از نظریه ها و مفاهیم برآید. برعکس این نور کم سو و لرزان از جانب مردان و زنانی است که با وجود همه دشواری ها، با آثار و زندگی شان نوری را بر می افروزند و آن را بر سراسر دوره تاریک می افکنند؛ نوری بر روی زمین که به آنها تعلق دارد.

هانا آرنت، بشر در دوران تاریکی.

«در شهر کار کنند اما نمی توانند در آنجا اقامت کنند»، از این رو آنان «نیمه کارگران» و آورگانی اجباری هستند که در مناطق مختلف در حال تغییر چین، زندگی می کنند. وی بطور خلاصه به بررسی تاثیر این شرایط استثماری و فقدان منزلت اجتماعی بر افزایش معنی دار مقاومت جمعی می پردازد.

در آخر، انریکه دلاگازا در بررسی تجربه آمریکای لاتین به وبستر پاسخ می دهد که جهانی شدن سرمایه، ممکن است منجر به «جهانی شدن نیروی کار به مثابه یک جنبش اجتماعی» شود. این جنبش می تواند از طریق اتحادهای جدید کارگری، بهره برداری از اتصالات در زنجیره ارزش و جذب کارگران در بخش اقتصاد غیر رسمی که بین حدود ۴۰ تا ۷۰ درصد نیروی کار آمریکای لاتین را در برمیگیرد، تحقق یابد. وی در رابطه با چشم اندازهای این جنبش در حال خیزش می پرسد: آیا اتحادیه ها با نئولیبرالیسم ستیز خواهند کرد و تعریف شان را از نقشی که دارند، گسترش

انداز، مضحک به نظر می رسد.

نوشتار این سه محقق در پی آن است تا مسائل مرتبط با این وضعیت نا مساعد را نمایان سازد. وبستر با نگاهی به پژوهشهای طولانی مدت مربوط به کار در آفریقای جنوبی، به «ایده انسجام» توجه می کند؛ یعنی راههایی که فرهنگ و استراتژی میتوانند در موارد خاص جدا شوند اما همچنان بتوان مانده و اعمال قدرت کنند. اگر دگرگونی فردگرایی در سطح محلی چالش برانگیز است، ساخت جهانی اش تا چه اندازه چالش برانگیز خواهد بود. وبستر ادعا می کند در سطح جهانی سه نوع همبستگی می توان استنتاج کرد: حقوق بشر (دفاع از قربانیان)، تولید (اتصال نقاط کاری)، و مربوط به تنظیمات قانونی (توسعه قوانین برای حمایت از امتیازات و استانداردها).

گزارش فشرده ی نگای از چین «به عنوان کارخانه ی جهان» به این نتیجه می رسد که «کابوس جهانی برای طبقه کارگر جدید» فرا رسیده است. سیستم هوکو به کارگران روستایی اجازه می دهد

در شرایطی که ما در بحرانهایی متعددی از جمله آب و هوا، سرمایه و کار زندگی می کنیم، مباحث و نظرات ادوارد وبستر، پان نگای و انریکه دلاگازا در رابطه با نیروی کارگری جهانی (گفتگوی جهانی، ۱، ۵، جولای ۲۰۱۱) ما را به تفکر در باب بحثی انتقادی وامی دارد: آیا جامعه در برابر قدرت همگام شده شرکتهای سرمایه جهانی، موسسات جهانی و دولت-ملت می تواند مقاومت کند و یک سیستم جایگزین برای دفع فاجعه ی انسانی که در حال رخ دادن است، ارائه نماید؟ آیا نیروی کارگری جهانی می تواند موجب فعال کردن جوامع در سطح جهانی شود تا منجر به شکل گیری رابطه ای جدید با طبیعت، تجدید ساختار سرمایه و دگرگونی ریشه ای شرکتهای جهانی، شده و با تحول در تجارت و سرمایه، کار امن و جامعه ای براساس ایده های کاملاً اجتماعی بسازد؟ آیا چنین جنبشی، پوچی نئولیبرالیسم را که در آن دلایل چنین بحران های ویرانگری به عنوان راه حل دیده می شوند، به چالش می کشد؟ با وجود چنان نهادی هایی حتی فکر کردن به این چشم

داده و تصویر آرمان گرایانه از جامعه را دوباره روشن خواهند کرد؟

گرچه، این نظرات، در غیاب تحلیلی از گسترش ناگهانی کار جهانی بر مبنای ارزیابی عاملیت، سیاست، جنبش و کنش، [به عنوان] ایده های صرف باقی خواهند ماند. این مطلب کوتاه سوالاتی را برای بحث در این حوزه مطرح می کند، برای بحثی که فراتر از حوزه دانشگاهی بوده و می تواند گامی کوچک در راه ساختن هم بستگی های مورد نظر وبستر باشد.

<عاملیت

در اینجا تمایزگذاری بین انترناسیونالیسم موجود و انترناسیونالیسم کارگری جدید (NLI) ضروری است، چرا که انترناسیونالیسم موجود بوروکراتهای حرفه ای تولید می کند اما انترناسیونالیسم جدید عمل گرایانی مبارزه جو پرورش می دهد. تغییر، توسط عمل گرایانی پیش برده خواهد شد که حتی به بهای سنگین شخصی، از مفاهیم آزادی انسان الهام گرفته باشند، در تضاد با کسانی که کار جهانی برایشان یک فرصت شغلی، یک حرفه و آسایش طبقه ای متوسط، است. در حالی که جنوب به پرورش عمل گرایان همچنان ادامه می دهد، خشم ایجاد شده در اثر بحران مالی جهانی (GFC) ممکن است به تولید پویایی مشابهی در شمال بینجامد. عبارت مشهور گرامشی درباره ی «خوش بینی نسبت به آینده»، دانشگاهیان را با این پتانسیل، نه صرفا به عنوان ثبت کننده ی وقایع، بلکه به عنوان روشنفکران اجتماعی متعهد، که بین دفتر کار و جنبش های خیابانی در حرکت اند، به چالش می کشد. آیا ما [دانشگاهیان] نیز در اثر دستبرد و سلب مالکیت ناشی از بحران مالی جهانی، به وسیله ی یک خشم درونی، هدایت خواهیم شد؟ ما تا چه حد در شکستن چرخه ی ویرانگر منطق محض بازار مصمم هستیم؟ تامل بر روی انتخابهایی که خودمان پیش رو داریم می تواند بینشی را درباره ی عاملیت بعنوان متغیری انتقادی و موثر در تغییر سیاستها، فراهم کند.

<سیاست

علیرغم برخی استثناهای جالب توجه، فرآیند نهادمند شدن کار جهانی در شمال (کنفدراسیون اتحادیه های کارگری بین المللی و فدراسیون اتحادیه های جهانی)، در بیشتر بخش ها، به وسیله ی جدایی سیاست و اقتصاد، و در بهترین حالت، به وسیله ی

نقدی از تأثیرات نفولیبریلیسم، بدون به چالش کشیدن ذات ویرانگرش، محدود شده است. این در واقع یک جنبش کار جهانی حامی تجارت آزاد است که ادعا می کند حقوق کارگران و برنامه های اجتماعی می تواند هزینه های سازگاری جهانی شدن را کاهش بدهند. برای این نهادهای کارگری جهانی، کنش صرفا به معنای رایزنی با نخبگان قدرت است حتی اگر دستاوردهای اندکی از چنین تاکتیک هایی در نیم قرن گذشته کسب کرده باشند.

با در نظر گرفتن تضادها همچنان امید فراوانی برای بازسازی سیاسی در جنوب وجود دارد، یعنی منطقه ای که جنبشهای کارگری ملی مانند CTU در برزیل، CTA در آرژانتین، COSATU در آفریقای جنوبی، CITU در هند و KCTU در کره با سنتهای مقاومتی پیوند دارند. هر یک از آنها، نبردهای سختی را علیه تجدید ساختار نفولیبریلیسم در دو دهه ی گذشته به راه انداخته اند. همچنانکه این نیروها توسط SIGTUR (ایتکار جنوب در رابطه با جهانی شدن و حقوق کارگران) متحد می شوند، ابتکارات جدیدی برای صورت بندی دیدگاه جدیدی شکل گرفته تا در کنار این سوال که علیه چه کسی می جنگیم، به سوال برای چه چیزی می جنگیم نیز، پاسخ دهد. SIGTUR در مرحله نخست بحث بر سر ویژگی های عینی جایگزین نفولیبریلیسم به گل نشسته است تا به تغییرات کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت در آن دست بزنند. مجادله این است که این کشمکش، یک کشمکش برای آزادی جهانی نوین است که در تمام سطوح خواستار سیاست آزادسازی است. مواد اصلی چنین سیاستی از تئوری انباشت و استثمار مارکس منتج شده و با تحلیل پولانی از بازارها، جامعه و فرآیند کالایی شدن کامل می شود. با توجه به شدت بحران اخیر، اگر نیروی کارگر در جنوب سیاست جدیدی را بروز دهد می تواند الهام بخش نیروهای شمال باشد. عمل گرایی و یک سیاست جدید شالوده های نوع جدیدی از جنبش را بنیان میگذارند.

<آیا در مسیر یک جنبش جهانی جدید(ایده ی نوینی از انسجام) هستیم؟

ادراک دیوید هاروی در باب جنبش جهانی که «از اتحاد گسترده ای بین ناراضیان، به حاشیه رانده شدگان، محرومین و فقرا تشکیل می شود»، چشم انداز فریبنده ای است. در کنفرانس بین المللی اتحادیه جهانی (UNI) در ژوئن ۲۰۱۱ در پاریس، یکی از رهبران کنفدراسیون عمومی کارگری فرانسه (CGT) اظهار تاسف می کرد

که جنبش کارگری در پیوستن به ایندیگنادوس های جوان اسپانیا، آگاناتیسمنوی (بی عدالتی دیدگان) یونان یا جوانان بهار عرب، برای نشان دادن اینکه نبرد آنها بهم پیوسته است و جنگ بهاری برای دموکراسی نیاز به گسترش دارد و باید به کشمکشی گسترده علیه توسعه ی سرمایه داری نفولیبیرال بدل شود، ناکام مانده است. فرصتها برای یک جنبش جدید همچنان موجود هستند اما نیروی کارگری جهانی موجود، علیرغم ایجاد پیوندهایی، در قاپیدن فرصت و ایجاد چنین جنبشی شکست خورده است. در واقع جنبشهای کارگری نهادمند به اندازه ای در رایزنی در هتل های پنج ستاره ی سراسر دنیا درگیر شده اند که نشان می دهد هیچ میلی به بسیج و سازماندهی در خیابانها ندارند. بنابراین هیچ کنش جمعی جهانی و مشترک وجود نخواهد داشت و جنوب مجبور است که خود چنین اقدامی را راه بیاندازد.

<کنش جمعی جهانی

سیاست کارگری رایزنی نخبگان، نیاز به تن در دادن به یک تدارک طولانی برای کنشی رادیکال دارد که تدارکات اقتصاد جهانی (کشتیرانی، بطور کلی حمل و نقل) و همچنین شبکه های تولید جهان را از درون، مختل سازد. در طی دهه ۱۹۹۰، SIGTUP چندین تحریم کشتیرانی موفق را سازمان داد. در کره یک رهبر کارگری، به خاطر اعمال فشار از طریق آهسته کردن سرعت کامیونهای حامل سوخت که شبکه ی حمل و نقل شهری را قفل نمود، دهه ی گذشته را داخل و بیرون زندان گذرانده است. این اقدامات سازمان یافته ی جمعی و انتظام یافته، قدرت نهفته ی نیروی کارگر جهانی را اثبات می کند.

آیا ما ابتکار و خواسته ی سیاسی لازم را برای مشارکت نمودن در ساختن دوباره این فضاها بعنوان روشنفکران مردمی متعهد داریم؟ جامعه شناسان مردمی در جدال هایی که متعاقب ایده ها پیش می آید باید به تقویت سیاست، جنبش و کنش جدید بپردازند تا بدان وسیله امید به نفوذ و قدرت جنبش را زنده نگهدارند. ممکن است جسارت اقدامات مخاطره آمیز در دهه های آینده به بار بشیند و ممکن است به بار ننشیند، اما قطعاً افرادی خواهند آمد که خیابانها را بجای هتلهای بعنوان صحنه ی اجرای نمایشنامه شان برگزینند و در این اجرا ممکن است آن روشنائی را که هانا آرنست در تعمقش بر دوران تاریک قرن ۲۰ به آن اشاره می کند، برای قرن ۲۱ به ارمان آورند.

< خودشناسی:

یک جامعه مدنی برخاسته از مردم در اسرائیل

دوورا کلکین-فیشمن، دانشگاه حیفا، اسرائیل، معاون سابق انتشارات انجمن بین المللی جامعه شناسی و سردبیر نقد کتاب جامعه شناسی بین المللی



| اعتراضات تابستانی در اسرائیل علیه بازاری کردن.

است؟ خیابان ها مملو از پژواک فریاد زنان و مردان بودند، عرب ها و یهودی ها، طبقه ی متوسط و طبقه پایین، خواستار باز توزیع منصفانه ی منابع و نوسازی دولت برای خدمت به مردم بودند. راهپیمایی های معترضان شامل شهروندان از همه سنین بودند که در شب های یکشنبه آتی در حال افزایش بودند. چهارم از این ها، در سوم سپتامبر شمار بی سابقه غیر قابل تصور ۴۳۰۰۰۰ شرکت کننده را در بر داشت (۷ درصد از جمعیت): بیش از ۳۰۰۰۰۰ نفر در تل آویو، ۵۰۰۰۰ عرب و یهودی در هایفا، به همراه هزاران نفر پراکنده در شهرهای اطراف کشور، که بین

سال بهار عربی، همچنین سال تابستان اسرائیل بود. تظاهرات عظیم دو ماهه، خوشنودی ائتلاف جناح راست را که شامل دو سوم کُنست [پارلمان اسرائیل] می شد، ویران کرد.

در این تابستان غیر نظامی ها قلب های خود را گشودند و به یکدیگر اعتراف کردند که گذران روزگار حقیقتا سخت است؛ آن ها به وفاداری ای که به سربازان یگان های جنگی اختصاص داشت دست یافتند. تا ماه سپتامبر هر دوی دولت ملی و شهرداری ها از تشویق معترضان خشنود بودند. چه نشانی بهتر از این، [برای اثبات این که] اسرائیل یک دموکراسی

آنها صدها معترض در روستاهای عرب نشین بودند. هماهنگ کننده های راهپیمایی ها شمار معترضان را با مخالفت با سر سپردن به حزب های سیاسی بالا نگه داشتند. آن ها کمیته هایی را با دانشگاهیانی بر پا کردند که همزمان با فراخوان جهانی، درخواست هایی برای تغییر در اولویت های دولت برای مشاغل مطلوب و شایسته، اماکن مناسب برای زندگی، سلامت و خدمات آموزشی مناسب تنظیم کردند. حکومت کمیته های خودش را بر پا کرد تا امکان ها را با توجه به محدودیت بودجه داده شده بررسی کند. بعد از به اوج رسیدن راهپیمایی عظیم، اعتراض، به گرد هم آمدن مردم به دور «یک هزار» میزگرد که مسائل را تحلیل می کردند و روی طرح های پیشنهادی بعدی برای دولت به منظور عمل به آن ها کار می کردند، تغییر موضع داد. موج خروشان انرژی که اعتراض را درمی نوردید به سرچشمه های عمل گرایی در حال پیشرفت تغییر شکل می داد.

با نزدیکی به اعیاد والای یهودی، منتقدان شهری تصمیم گرفتند خیابان ها را پاکسازی کنند. به معترضان چادرنشین اخطار داده شد، و تجمّل اعتراض «طبقه ی متوسط» که تمام جمعیت را درنوردیده بود، به تظاهرات بی خانمان واقعی که به علت داشتن ضوابط و وجود نامشان در نوعی از «لیست انتظار» خیالی، حق رفتن به مسکن عمومی را دارند، تبدیل شد. برای آنها چادرها یک تظاهرات نبوده است اما یک جایگزین قابل احترام برای زندگی کردن در راهروها و طفیلی اعضای خانواده ی خود بودن است.

گرفتاری آنها حاصل منطقی سه دهه حکومت های جناح راستی است که از سال ۱۹۷۷ اندیشمندان و سیستماتیک دولت رفاه را کنار گذاشتند و رژیم نئوربیرال تمام و کمال را پیاده کردند. متحمل تهدیدهایی برای امنیت شدن، ائتلاف های واقعی، مجازی و جعلی موفقیت آمیز نشان داد که انضباط مدنی و تسلیم تنها راه های ترفیع ابزار ملی هستند. نگرانی های انجمن های غیررسمی که همواره تلاش می کردند تا حقوق بشر را در

اسرائیل و سرزمین های اشغال شده ارتقا دهند، به گونه ای سیستماتیک مورد بی عنایتی قرار گرفتند، به جز [برای] التیام متناقض در دادگاه ها و سپس تنها در صورتی که قانون جناح راست را زیر پا گذاشته باشند.

تبدیل هزاران انجمن در اسرائیل، به جامعه مدنی عمل گرا، تکان دهنده بود. همه ی این ها وقتی شروع شد که مردی که ایزاک نام داشت متوجه شد که قیمت پنیر کوتاژ به عنوان یک کالای اصلی بازار در اسرائیل، بسیار گران تر از قیمت محصولات مشابه آن در اروپا یا آمریکا بود. او از طریق صفحه ی فیس بوک خود، یک تحریم مصرف کننده را سازمان داد که نه تنها قیمت ها را پایین آورد بلکه به عنوان تمرینی برای اعتراض طبقه ی متوسط به کار رفت. اعتراض به خودی خود در اوایل جولای وقتی دفنا لیف که نمی توانست هزینه ی اجاره ی خود را فراهم کند به یک چادر نقل مکان کرد و هزاران نفر به او پیوستند، آغاز شد.

ناگهان «کیتوریوم» - تفریح نشستن در اتاق های نشیمن با دوستان و رفع خستگی برای شکایت از هوا، یک سرگرمی سنتی جمعه شب برای یهودی ها در اسرائیل - به زمینه ای برای لیست عقلانی خواست ها که حق داشتن یک زندگی را تصریح می کند، تبدیل شد. این توسعه، دموکراسی مشارکتی جنبش «ملاقات های شهری» کیبوتز را یادآور می شود کسانی که اعتراض اسرائیل را رهبری می کردند، مانند هماهنگ کننده های جامعه ی مدنی در لهستان و مکزیک، با بخشیدن صدا به مردم، خواهان تاثیر روی گردانندگان قدرت بودند. تعداد کمی، بر روی یک «انقلاب» در تصور کلی دولت، پافشاری می کردند. ضمنا سخنگوهای حکومت گفتند که «پیام های اعتراض، مورد توجه قرار گرفته اند»؛ کمیته ها جواب های مناسب را فراهم خواهند کرد. اما هنوز بیش از یک سال تا انتخابات باقی مانده است و بعید است دولت فعلی بتواند از اقدام شناخته شده ی نهادینه کردن رژیم کوتاه مدت اقتصادهای منتخب فراتر برود.

< ده رساله در وضع جامعه شناسی در جهان نابرابر

پیوتر زتومکا، دانشگاه کراکو، لهستان، ریاست سابق انجمن بین المللی جامعه شناسی.

و نظریه ی خوب، جهانی هستند و شامل جعبه ابزار متراکم در حال توسعه ای از روش ها و تعداد بسیاری آرشو های نظریات جامعه شناختی است. این هیچ ارتباطی به اثبات گرایی ندارد چرا که روش شناسی کیفی و نیز نظریه های تفسیری امروزه غالب هستند، تشخیص ویژگی عجیب و غریب موضوع اجتماعی شان، همچنین نیاز به استاندارد های جهانی دارد، حتی اگر استانداردها متفاوت با آن چیزهایی باشد که جامعه شناسی اثبات گرا تلاش می کند تا از علوم طبیعی پیروی کند.

پنجم، گناه خاستگاه ها از نتیجه سلب صلاحیت نمی کند. [این] واقعیت تاریخی که جعبه ابزار استاندارد و آرشو چندگانه ی نظریه ها توسط مردان ریش سفید اکثرا یهودی، که در آلمان، فرانسه و انگلیس زندگی می کردند آغاز شده است و سپس بیشتر در اروپای غربی و آمریکا توسعه پیدا کرد، هیچ کاری با کیفیت ذاتی آنها ندارد. اما رد کردن این سنت معرفت شناسانه و نظری به عنوان «امپریالیست»، نشانی از تاریک اندیشی است. در عوض من همچون نیوتن و مرتون پیشنهاد می دهم « باید محکم روی شانه های غول ها ایستاد».

ششم، تلاش بیهوده برای ایجاد جامعه شناسی «جایگزین» و «بومی» برای این رشته مضر است. علم، از جمله علم اجتماعی مرزها را نمی شناسد. [علم] به عنوان منبع رایج دانش توسعه می یابد که همه ی جامعه شناسی های ملی، منطقه ای و حتی محلی برای همکاری کاملاً مورد استقبال قرار می گیرند. آن ها ممکن است فرصت های تحقیقاتی منحصر به فرد، برنامه های تحقیقی منحصر

جامعه شناسی متفاوت برای ثروتمندان و تنگدستان وجود داشته باشد. جامعه شناسی خوب قادر است که ثروت و فقر را به طور مساوی درک کند.

دوم، بر خلاف ضرب المثل معروف، اگر کسی واقعا بخواهد که دنیای نابرابر را تغییر دهد اولین وظیفه این است که آن را درک کند. بار دیگر، بیشتر جامعه شناسان از جمله من، اصلاح طلب هستند، ولی آرمان های عملگرایی ما با درس اخلاق دادن، موعظه کردن یا مانیفست های ایدئولوژیک درک نمی شوند بلکه تنها با کشف مکانیزم ها و قواعد زندگی اجتماعی که شامل نابرابری های مبهور کننده و مبتکرانه و بی عدالتی ها است [ممکن می شود]. کارل مارکس بیشتر عمر خود را در کتابخانه گذراند و نه در جبهه های خیابانی، و او یک غول علوم اجتماعی است، نه به خاطر مانیفست کمونیست بلکه به خاطر سرمایه.

سوم، یک جامعه شناسی برای تعداد زیادی از جهان های اجتماعی وجود دارد. مکانیسم ها و قواعد زندگی اجتماعی برای نژاد بشری جهان شمول است، البته، مطمئناً ظهور آن ها در خلال تمدن ها، فرهنگ ها، جوامع و یا بخش های مختلف جوامع متفاوت می شود. گرچه در مورد اخیر به دلیل جهانی شدن به آرامی در حال متحدالشکل شدن است به جز آن هایی که به نابرابری های ناعادلانه (شمال در برابر جنوب، مرکز در برابر پیرامون، نژاد، جنسیت و تقسیم بندی طبقاتی در جوامع) و نیز بنیاد گرایی های مذهبی (مؤمنان در برابر کافران) منتسب هستند.

چهارم، استانداردهای تحقیق جامعه شناختی

تقریباً ده سال پیش در کنگره ی جهانی جامعه شناسی انجمن بین المللی جامعه شناسی در بریسیان سال ۲۰۰۲ من ریاست انجمن بین المللی جامعه شناسی را که به شعار سیاسی بسیار نادرستی مبنی بر این که «برتری بهتر از موازنه» معطوف بود، کسب کردم. امروزه گویا شعار مذکور به جا و مناسب به نظر می رسد به خصوص بعد از کنگره ی جهانی ۲۰۱۰ در گوتنبرگ و پیروزی چشمگیر مایکل بورووی که بار دیگر اشتیاقی انقلابی در انجمن بین المللی جامعه شناسی ایجاد کرد: ادعای برخی جامعه شناسی های «جایگزین بومی»، طبیعت طاقت فرسای روش ها و نظریه های غربی و «امپریالیسم» زبان انگلیسی. ما نقطه نظرات مخالف خود را بر روی صفحات جامعه شناسی معاصر (۴۰۴-۳۸۸ pp، ۲۰۱۱، July) بیان کردیم اما چون این، منجر به یک سوء تفاهم بنیادی از موضع من می شود و برایم برچسبهایی از قبیل «آخرین پوزیتیویست» و یک طرفدار چشم بسته ی آمریکا به دنبال می آورد، می خواهم که یک بار دیگر مسئله ام را تا حد امکان موجز و دقیق در ده نکته اظهار کنم. مایکل سخاوتمندانه اظهارات مرا برای گفتگوی جهانی پذیرفت که به این ترتیب او شایسته ی تقدیر است.

اول، نباید از شرایط موجود در جهان یا از تفاوت های محسوس در موقعیت های نهادی رشته خودمان در بخش های مختلف جهان، نتیجه های معرفت شناسانه گرفت. بیشتر جامعه شناسان از جمله من، با توجه به حساسیت حرفه شان، کاملاً از نابرابری های غیر منصفانه بین و همچنین در درون جامعه های معاصر آگاه هستند، که فرصت های تحقیقاتی متفاوت را نیز شامل می شود. اما این [موضوع] دلالت نمی کند که باید یک

جامعه‌شناسانی از حوزه‌های زبانی محدود (همانند زبان خود من) که اکنون بیشتر میراث جامعه‌شناختی جهانی را (از طریق ترجمه به زبان انگلیسی) در اختیار دارند و قابلیت و فرصت مشارکت در حوزه‌ی جهانی را (با انتشار دادن به زبان انگلیسی) به دست می‌آورند، قابل مشاهده است.

نهم، این خطاست که باور داشت شرایط موجود تحقیق منفعت معرفت شناختی را فراهم می‌کند. افشای مکانیسم‌ها و قواعد بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها دستاورد انحصاری شکست خورده‌ها یا خودی‌ها نبوده است. مثال‌های بی‌شماری مخالف این را نشان می‌دهد. تنها حقانیت معتبر در علم می‌تواند توسط کیفیت نتایج و نه وضعیت اجتماعی فراهم شود.

دهم، قضاوت‌های ارزشی و پایه‌های ایدئولوژیک در جامعه‌شناسی در مرحله اکتشافی انتخاب یک مسئله و یا زمینه‌ی تحقیق غیر قابل اجتناب و حتی قابل قبول اند، اما نباید هیچ جایی در نتایج نهایی و دفاعیه آنها داشته باشد. و همانطور که گانر میردال پیشنهاد داده است، همه‌ی ارزش‌ها باید در مذاکرات به گونه‌ای صریح مطرح و فاش شوند. این است آنچه تلاش کردم در ده رساله ام [عنوان کنم].

جهانی‌حوزه‌ی جامعه‌شناختی را تقویت کنند. آینده، در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی نیز، با جامعه‌شناسی‌های ملی نیست بلکه با گروه‌های یا شبکه‌های تحقیقاتی است.

«آینده نه با جامعه‌شناسی های ملی، بلکه با گروه‌های تحقیقی است.»

هشتم، این واقعیت تاریخی که زبان طبیعی، انگلیسی، بیشتر از برخی زبان‌های بدلی، به خصوص ابداعی (به گفته‌ی اسپرانتو)، تبدیل به کاربردی‌ترین ابزار ارتباطات در شرکت‌های هواپیمایی، توریسم، کامپیوترها، اینترنت و علم از جمله جامعه‌شناسی شده است نه تنها یک فاجعه نیست بلکه فرصت بزرگی است. این مشخصاً برای

به فرد، تأکید بر مسئله یا جهتگیری‌های خاصی داشته باشند، اما آن‌ها نیاز به روش‌شناسی‌های جایگزین و یا نظریه‌های بومی ندارند. به جای بحث درباره‌ی نیاز به جامعه‌شناسی بومی، پیشنهاد من این است: انجامش دهید. کارهای جامعه‌شناسانه‌ی مهم بسیار زیادی در جهان غیر غربی انجام شده است. اما این معمولاً بر پایه‌ی یک سری روش‌شناسی‌های استاندارد شکل گرفته است و با منبع جهانی نظریه‌ها مشارکت دارد. هیچ جایگزین و بومی وجود ندارد، اما حقیقتاً جامعه‌شناسی شایسته [جامعه‌شناسی] جایگزین یا بومی وجود ندارد صرفاً جامعه‌شناسی خوب وجود دارد.

هفتم، ادعاها برای جامعه‌شناسی‌های ملی در جهان اجتماعی در حال جهانی شدن و بیشتر و بیشتر بین‌المللی امروز معنایی ندارد. [این] واقعیت که کشورها و دولت‌ملت‌ها تفاوت دارند به این معنا نیست که جامعه‌شناسی‌هایشان متفاوت است یا باید متفاوت باشند. تنها معنای «ملی» در این سطح در مورد برخی تفاوت‌های نهادی موجود، موسسان متفاوت و قطب‌های تحقیق متفاوت است. اما نتایج اگر شایسته‌ی نام جامعه‌شناسی و نه فقط مطالعات منطقه‌ای و آمارهای محلی باشند، باید به اندازه‌ی کافی انتزاعی باشند که معرفت

< برتری و موازنه : تولید جامعه شناسی ارزشمند

تینا اویس، دانشگاه ژوهانسبورگ، آفریقای جنوبی، نائب رئیس انجمن های ملی در انجمن بین المللی جامعه شناسی

المللی جامعه شناسی جایگزین شد.

«در» یک «علم» ما، جایی برای تفاوت ها هست؟»

بر طبق اساسنامه انجمن بین المللی جامعه شناسی، هدف سازمان «تمایندگی کردن جامعه شناسان در هر جایی، صرفنظر از مکتب فکری، رویکرد علمی یا عقیده ایدئولوژیک آنها و رشد دانش جامعه شناختی در سراسر جهان» است. ممکن است این بحث مطرح شود که این گفته با رویکرد مستقل از زمینه ی زتومکا [یعنی] «یک جامعه شناسی برای اکثریت جهان های اجتماعی» و «معیارهای جهانی (عام) برای پژوهش جامعه شناختی و نظریه سودمند»، در تضاد است. ادراکات گسترش یافته در یک زمینه خاص نمی تواند دارای کاربرد عام قلمداد شود بویژه اگر آن زمینه ها محدود به حوزه ی شمال باشند.

در طی سالها انجمن بین المللی جامعه شناسی تلاش کرده است تا هدفش را در جهان واقعی محقق کند. برای مثال، به ابتکار ایمانوئل والرشتاین، رئیس وقت انجمن بین المللی جامعه شناسی، ده کنفرانس منطقه ای، پیش از چهاردهمین کنگره ی جهانی جامعه شناسی در ۱۹۹۸ که بر شرایط جامعه شناسی جهان از دید منطقه ای تمرکز نموده بود، برگزار شد. یک دستاورد مهم در راه برقراری موازنه در ساختار تصمیم گیری انجمن بین المللی جامعه شناسی، انتخاب سوجات پاتل از هند بعنوان نائب رئیس انجمن های ملی در ۲۰۰۲ بود. همچنین این موازنه منجر به ابداع الزاماتی در قوانین انجمن بین المللی جامعه شناسی شده که مشابه با شورای پژوهشی، یک نشست شورای انجمن های ملی هر چهارسال یک بار در کنگره های جهانی باید برگزار شود. اولین نشست در میامی ایالات متحده برگزار شد و دستاورد گفتگوهای آن مجلدی بود که توسط سوجاتا پاتل^۳ ویرایش شده و تحت عنوان «کتاب راهنمای انجمن بین المللی جامعه شناسی [درباره] سنت های جامعه شناختی گوناگون» منتشر شد.

همانگونه که نظریه و روشهای مختلف برای جلب توجه ما رقابت می کنند، دیدگاههای جهانی

از آغاز شکل گیری انجمن بین المللی جامعه شناسی، روسای انتخاب شده بطور عمده ای از حوزه ی اروپا (۱۰) و ایالات متحده (۵) بوده اند.^۱ فرناندو کاردوسو از برزیل (۱۹۸۶-۱۹۸۲) و تی.کی.اومن از هند (۱۹۹۴-۱۹۹۰) تنها استثنایا بوده اند. اکثریت روسای هیئت های پژوهشی نیز در دوره ی فعلی (۲۰۱۴-۲۰۱۰) از حوزه ی جغرافیایی شمال هستند. زتومکا احتمالا اینگونه استدلال می کند که این امر، اهمیت «برتری» در برابر «موازنه» است. رابوین کونل^۲ احتمالا نگاه متفاوتی را در این باره ارائه می کند. در نگاه کونل این عدم موازنه، گرایشی عمومی را که در علوم اجتماعی وجود دارد اثبات می کند. این گرایش شمال را قلمرو نظریه پردازی می داند درحالیکه گردآوری داده و کاربرد را به جنوب واگذار می کند و این منجر به «تسلط مادرشهر و حاشیه ای شدن پیرامون در علوم اجتماعی می شود.» (۲۰۰۷: ۲۱۹) عوامل دیگری نیز در این میان نقش دارند، از جمله آنها می توان به اشتراک بیشتر آثار شمالی ها بدلیل فراوانی امکانات نشر، مراکز سرشناس مطالعات دانشگاهی و دسترسی زبانی، اشاره کرد.

مطلب نوشته شده توسط پتر زتومکا در بردارنده ی مرور وی بر مجموعه سه جلدی مقالاتی است که به صورت سخنرانی در همایش شورای انجمنهای ملی ISA در تایوان در سال ۲۰۰۹ ارائه شده است. نقد و بررسی زتومکا همراه با پاسخ مایکل بورووی - سازمان دهنده ی جلسه و نائب رئیس سابق انجمن های ملی- در «جامعه شناسی معاصر»، چاپ شد. موضوع مورد بحث در همایش تایوان «روبرو شدن با یک جهان نابرابر: چالش های پیش روی یک جامعه شناسی جهانی» بود که البته موضوع کنگره جهانی بعدی ISA در یوکوهاما ی ژاپن در ۲۰۱۴ خواهد بود.

برخلاف نظر زتومکا من این مجلدها را بسط نوعی «تب انقلابی» نمی بینم بلکه تلاشی در جهت رشد فهم مان از سازمان نابرابر دانش که بین مرکز و پیرامون بوجود آمده، می دانم.

ارائه برخی داده های تاریخی درباره انجمن بین المللی جامعه شناسی و رابطه اش با انجمن های ملی می تواند در این مسیر راهگشا باشد. زمانی که انجمن بین المللی جامعه شناسی در ۱۹۸۴ به ابتکار یونسکو تاسیس شد، عضویت در آن محدود به انجمن های ملی و طبعا جمعی بود. در ۱۹۷۰ عضویت فردی مرسوم شد که مشارکت بین المللی در انجمن بین المللی جامعه شناسی را بیشتر نمود و رشد کمیته های پژوهشی را تقویت نمود اما همچنین، بتدریج، منجر به کاهش اهمیت انجمن های ملی در ساختار تصمیم گیری انجمن بین المللی جامعه شناسی شد. زمانی که انجمن بین المللی جامعه شناسی اسناد و مدارکش را برای نائب رئیسهای دوره ی ۱۹۷۸-۱۹۷۴ (شورای پژوهش، برنامه ریزی، عضویت و مالی) مطرح نمود، انجمن های ملی به شیوه چشمگیری در آنها غایب بودند. شورای انجمن های ملی طی کنگره ی جهانی ۱۹۹۴ در بیلفیلد توسط مجمعی از شوراها، مرکب از شورای پژوهش و شورای انجمن های ملی، به عنوان بدنه اصلی تصمیم گیری در انجمن بین

سودمند را هم در سطح محلی و هم جهانی داریم.

^۱ برای یک دیدن یک گزارش جذاب در رابطه با تاریخ انجمن بین المللی جامعه شناسی نگاه کنید به: پلات، جی ... ۱۹۹۸، خلاصه ای از تاریخ انجمن بین المللی جامعه شناسی: ۱۹۹۷-۱۹۴۸، مونترال: <http://www.isa-sociology.org/history-of-isa.htm> ISA

^۲ کونل، آر. (۲۰۰۷) نظریه جنوبی. کمبریج: انتشارات پولیتی

^۳ پاتل و اس. (۲۰۱۰) کتاب راهنمای سنت های جامعه شناختی ISA، لندن: سیج

انجمن بین المللی جامعه شناسی (زیرا اگر افراد این باور را نداشته باشند که فضایی دارند که در آن صدایشان شنیده می شود، یا به فرار خواهند گذاشت. آیا در «علم واحد» ما، اتاقی برای صداهای متفاوت وجود خواهد داشت تا در آن همه ی صداها شنیده شوند؟

نشست بعدی شورای انجمن های ملی در ۲۰۱۳، فرصت بسیار خوبی برای فراهم کردن چنین فضایی است. ما بحثها و مجادلات واقعی را -در میان افراد برابر- در رابطه با موضوعات و رویکردهایی ارائه خواهیم کرد که برای جامعه شناسان در همه ی کشورها ارزشمند باشد. بدین طریق ما می توانیم اطمینان یابیم که تعالی و موازنه لازم برای تولید جامعه شناسی

متفاوتی نیز وجود دارند (که ممکن است دارای نظریه ها و روشهای یکسان باشند). در بعضی موارد لنز ما باید جامعه شناسی بومی باشد، در برخی موارد رویکرد جنسیتی و در برخی دیگر رویکرد لیبرالیستی-اومانیستی. جامعه شناسی بومی به معنی زمینه یک ناحیه محلی درون یک کشور یا یک منطقه (مانند جنوب) فراتر از مرزهای ملی، است؛ یا می تواند به این معنی باشد که ما چگونه پدیده ها را از موقعیتی که قرار گرفته ایم (دیدگاه نظری)، بعنوان مثال با [توجه به] مقوله های متفاوتی مانند جنسیت، طبقه و قومیت، می بینیم. چالش پیش روی جامعه شناسی در برگرفتن همه ی این پدیده ها، زیر یک سقف است (جامعه شناسی و

< «بیماران از بستری شدن سر باز می‌زنند» یا «در دفاع از جامعه‌شناسی»

نیکیتا پوکرووسکی، دانشگاه و دیرستان ایالتی اقتصاد، موسکو، دبیر انجمن جامعه‌شناسان حرفه‌ای، روسیه، عضو کمیته اجرایی آمریکا.

جبهه‌های سیاسی و همگانی نیست. قطعاً، یک جامعه‌شناس می‌تواند در هر زمانی با هر هدف عمومی‌ای، دل‌نگران [مسائل] سیاسی و اجتماعی باشد. با وجود این، این [دل‌نگرانی] می‌تواند فوراً آنان را از حق ارائه علم جامعه‌شناسی محروم کند. بنا نیست که ما در درمان جامعه (برخلاف تحلیل) شرکت کنیم. نهادهای اجتماعی بسیاری هستند که وظیفه اصلی شان انجام درمان است: دولت، میدان سیاسی، سازمان‌های عمومی و جنبش‌ها، مطبوعات، عقاید عمومی و... هرکس که با فرایندهای بالینی آشنا باشد، به خوبی می‌داند که تشخیص نقش مهمی دارد، و موفقیت‌هایی در درمان به کلی به صحت و سقم آن وابسته است. اما تشخیص نمی‌تواند و نباید با درمان درآمیزد. آنها به قلمروهای مختلفی از مهارت تعلق دارند. بله، ما می‌توانیم و باید با حفظ اهداف حرفه‌ای پژوهشی‌مان و نیز با ارتقای فرهنگ و آگاهی جامعه شناختی از طریق آموزش و رسانه عمومی در جامعه‌هایمان، در تغییر دنیا بکوشیم. این به تنهایی «مأموریت عمومی جامعه‌شناسی» است.

«تشخیص، نمی‌تواند و نباید با درمان مخلوط شود»

در غیر این صورت مستعد این هستیم که [چون] کوری عصاکش کوری دگر شویم.

با بیان این، به جد از ده تزیینات زئومکا در دفاع از جامعه‌شناسی حمایت می‌کنم. علم جامعه‌شناسی برای او هم‌چون خود من در درجه اول و به نحوی غالب دارای برتری پژوهشی و حرفه‌ای است. هرچه غیر از این، مشکوک‌تر است.

ما بدون تشخیص جامعه‌شناسان احساس نسبتاً خوبی دارند حتی با وجود اینکه وضعیت «بیمار» حقیقتاً در موارد بسیاری، بحرانی است. به بیانی دیگر، خطر بیرونی جامعه‌شناسی از انکار جامعه از تحلیل‌های اساساً علمی و عقلانی وضع موجود، نشأت می‌گیرد. در واقع، این موردی است که «بیمار از بستری شدن سر باز می‌زند».

< تهدید از درون

عجیب نیست که تهدیدهای درونی هم برای جامعه‌شناسی موجودند و با تهدیدهای بیرونی مرتبط اند. از آنجا که بسیاری از جامعه‌شناسان و اجتماعات جامعه‌شناختی شاهد کاهش فزاینده نقش اجتماعی و اهمیت عمومی شان هستند، تصمیم گرفته‌اند که جامعه‌شناسی را به اجباری اجتماعی بدل کنند، نوعی جنبش اجتماعی وسیع برای جامعه‌های بهتر. از منظر این درک از جامعه‌شناسی، مسائل مربوط به پژوهشگری و تحصیلات عالی به پس‌زمینه‌ای دور از دسترس منتقل می‌گردد و خدمات‌رسانی عمومی به مثابه برنامه جامعه‌شناسی مورد تأکید قرار می‌گیرد. «جامعه‌شناسان تاکنون تنها دنیا را به طرق مختلف تفسیر کرده‌اند، هدف این است که آن را تغییر دهیم». این شعار معروف مارکس با کمی دست‌کاری در حقیقت شعار آنانی است که امروز می‌کوشند جامعه را خیلی پیش از آن تغییر دهند که بتوانیم به طریقی محققانه فهم و تفسیرش کنیم. برای چنین جامعه‌شناسانی، عمل از دانش پیشی می‌گیرد. آیا می‌توانیم با این موافق باشیم؟ من نمی‌توانم. صرفاً به این خاطر که در این کشور، روسیه، از تاریخ پیشین که با ۱۹۱۷ آغاز شد، خوب می‌دانیم که بازسازی بنیادی جامعه پیش از التزام به تحلیل به چه معناست.

< چه باید و چه نباید بکنیم؟

من متقاعد شده‌ام جای جامعه‌شناس آنگاه که لباس سفید دانشمند به تن می‌کند، درون

پس از سپری کردن سال‌های بسیار در زمینه جامعه‌شناسی حرفه‌ای و بین‌المللی، عمیقاً احساس می‌کنم که آینده جامعه‌شناسی در دنیای امروز به جد در معرض خطر است. سرنوشتش مبهم‌تر و موقعیت حرفه‌ای ما بیش از همیشه از هم پاشیده است. خواهیم کوشید احساسات درونی و مقاصد را به نحوی منطقی بیان کنیم. «آیا حقیقتاً نیاز است از جامعه‌شناسی دفاع کنیم؟ از جانب چه کسی؟ چرا اکنون؟» من اغلب چنین سوالاتی را هم درباره وطنم، روسیه و هم در صحنه بین‌المللی از خود می‌پرسم. متفردم که بدبین به نظر آیم اما چاره‌ای نیست. به عقیده من مخاطرات بیرونی نگران‌کننده و نیز تهدیدهایی ناشت‌گرفته از درون گروه‌های حرفه‌ای خود ما، [علیه] جامعه‌شناسی وجود دارد.

< تهدید از بیرون

مخاطرات بیرونی متشکل از یک تهدید اصلی اند. بی‌پرده بگویم، جامعه‌شناسی در جهان امروز، اقتدار و نفوذش را به سرعت از دست می‌دهد. نه ساختارهای قدرت (بالتر از همه دولت و تجارت) و نه توده‌ها به آن چه ما «تشخیص عقلانی» اوضاع بالینی امر اجتماعی می‌نامیم، تعلق شدیدی ندارند. در عوض، نیروهای غیرعقلانی مختلفی ضمام امور را به دست می‌گیرند. اشکال قدیمی و نوظهور دین، اسطوره‌شناسی اجتماعی، ایدئولوژی و تاریک‌اندیشی [کوری] توده‌ای تقریباً همه جا رواج یافته است.

این نیروها حتی در علوم اجتماعی بدون سختی، عقلانیت را به کناری نهاده‌اند. در چنین اوضاعی، محدوده جامعه‌شناسی عقلانیت‌گرا و عالمانه، شدیداً در حال کوچک‌تر شدن است. به نظر من، نور خرد تنها مبنایی است که قدرت و توانایی جامعه‌شناسی بر آن استوار است. ما جامعه‌شناسان می‌توانیم جوامع را به تشخیص [بیماری خود] برسانیم. اما به طور فزاینده‌ای این‌طور به نظر می‌آید که «مراجعین» یا «بیماران»، یعنی جوامع ما، از بستری شدن سر باز می‌زنند. جوامع

< وابستگی دانشگاهی

فرناندا بیگل، شورای ملی علمی و فنی، دانشگاه ملی کایو، مندوزا، آرژانتین.

پیوتر زتومکا در تلاش خود برای کاهش جامعه شناسی جامعه شناسی به یک تمرین ایدئولوژیک، ترکیبی از وابستگی دانشگاهی، امپریالیسم روشنفکری و استعمار در جامعه شناسی می سازد که به یک دیگر گره خورده اند، به طرز بحرانی بومی شده اند و به گونه ای قطعی توسط کاهش دادن آن ها به «بازتابی از تقسیم بندی های بیرونی بنیادگرایی در جامعه ی جهانی شده ی ما» متروک گشته اند (۳۸۹ : ۲۰۱۱). گذشته از زبان غیرمحترمانه تومپکا که برای توصیف محققان پیرامونی و نوشته هایشان استفاده شد، بحث اول من این است که مطالعات انتقادی علم، تاریخی طولانی دارند، در شمال و جنوب در حدود نیمه ی قرن ۲۰، هنگامی که علم (و خصوصا علوم اجتماعی) در جنگ سرد آشفته شد، پدیدار گشتند. وابستگی دانشگاهی امروزه ابعاد متفاوتی دارد و در جامعه شناسی معاصر یک پارادایم است- که خود تومپکا «نظریه چند پارادایمی» نامیده است (۲۲: ۲۰۱۰)

به عنوان یک میدان تحقیق، وابستگی دانشگاهی به مطالعات اجتماعی علم، معرفت شناسی انتقادی و مطالعات تطبیقی تحصیلات تکمیلی قوت بخشیده است. و آن [وابستگی دانشگاهی] ساختار نابرابر تولید و انتشار دانش را که به گونه ای تاریخی در امتداد سیستم علمی بین المللی پدیدار شده است، احاطه می کند. این ساختار از فرایندهای متقابلا به هم وابسته نهادی، مادی و نمادین، که مسیرهای مختلف دانشگاهی سازی را ارائه می دهند، تشکیل شده است. در حاشیه، این ترکیب ها نتیجه تاریخی پاسخ های ملی و منطقه ای به بین المللی شدن است - مشخصا نقش های گوناگون معین که توسط دولت در توسعه ی علمی و تحصیلات عالی ایفا می شود.

هیچ کمبودی در مطالعات رابطه بین تحقیقی علمی و مساعدت خارجی، بین انتشار دادن و

تکمیل شده است. با وجود رشد در تولید علمی بسیاری کشورهای حاشیه ای، در حال حاضر آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا کمتر از ۲۰ درصد از مقالات منتشر شده در SSCI) نمایه استنادی علوم اجتماعی) را تشکیل می دهند (بیگل، ۲۰۱۱). در نتیجه، تلاش برای خود مختاری آکادمیک یک وظیفه ی پیچیده و دشوار برای جامعه شناسی های حاشیه ای شده است، در حالی که به سادگی در جامعه شناسی آمریکایی و فرانسوی فرض گرفته می شود.

گزارش علوم اجتماعی جهان (UNESCO, ۲۰۱۱) نشان داد ناهمواری در زمینه های نهادی، ظرفیت های ترجمه و منابع مادی، عوامل تعیین کننده قدرتمندی در زندگی آکادمیک هستند. تحقیق مشترک، همچنان تحت سلطه مشارکت [نویسندگان] شمال - شمال با یک اتصال جزیی به مقالات جنوب- جنوب است (۱۴۶ : ۲۰۱۰). هلبورن نشان داده است ابزار نمادینی که توسط دانشگاه های مرکزی تولید شده اند- و به انگلیسی نوشته شده اند- انتشار بسیار گسترده تری از آنهایی دارند که در زبان های تحت سلطه) مثل اسپانیایی، پرتغالی، عربی، روسی) تولید می شوند. میزان «صدور» موارد اخیر [زبانهای تحت سلطه] خیلی اندک یا حتی صفر است، چرا که آن ها به مجلات معتبرتری که توسط مراکز تحقیق پابرجا منتشر می شوند، حداقل دسترسی را دارند. همچنین ثابت شده است که یک حوزه ی حاشیه ای سرانجام می تواند واردات خارجی را کاهش دهد و تولید داخلی مفاهیم یا نظریه ها را افزایش دهد، اما خیلی سخت تر است که انتشارات بین المللی خود را افزایش دهند. خصوصا در علوم اجتماعی، این «مراکز حاشیه ای» به موقعیت های غالب در مناطق جنوبی رسیده اند اما همچنان در «جامعه شناسی جهانی» مطیع مانده اند (بیگل، ۲۰۱۰).

منابع ناکافی مادی، بین توزیع نامناسب اعتبار دانشگاهی در میان دیسپلین ها و نهادها و بین ظرفیت های تحقیق نامشابه و تحرک های نامتجانس دانشگاهی وجود ندارد. در این میدان تحقیق، ما تحلیل وابستگی روشنفکری، اروپامداری و استعمارگرایی در تولید دانش را می یابیم. این مطالعات به شیوه ای انتقادی شامل تحلیل وابستگی و ساختارگرایی آمریکای لاتین می شود - دو سنتی که عمدتا مربوط به اقتصاد و سیاست هستند. در نیمه ی دوم دهه ی ۱۹۷۰، کارهای پیشگام توسط ادوارد شیلز، جوزف بن دیوید و فلیپ آلپاچ، عوامل ویژه شکل گیری تابیت در زمینه ی دانشگاهی را اذعان می کنند. در سال ۱۹۸۸ فردریک گرو یک مقاله ی مهم در مبحث جامعه شناسی بین المللی انتشار داد که [در آن] بحث می کند که علوم اجتماعی غرب - ساخته، «حقایق» خود را تنها با درونداد حاشیه ای از جهان سوم می سازند، واقعیتی که سوال های جدی را در مورد عینیت آنها ایجاد می کند. تحلیل او از دایرة المعارف بین المللی علوم اجتماعی نشان داد ۹۸/۱ درصد از نویسندگان وابسته به دانشگاه های شمال آمریکایی یا اروپایی هستند - مورد اخیر عموما در انگلستان، فرانسه و آلمان وجود دارد.

مطالعات اخیر نشان می دهد «استانداردهای جهانی» برای تحقیق جامعه شناختی و «نظریه ی خوب» توسط سیستم انتشار «بین المللی» که توسط لوگن گارفیلد در دهه ی ۱۹۵۰ آغاز گردید، تشکیل شده و قانونی گشته است. برای دهه های بسیار، رتبه بندی نمایه استنادی علوم اجتماعی زیر سلطه مجلات آمریکایی و اروپایی بوده است. اعتبار دانشگاهی تدریجا متمرکز شده و یک مجموعه از سلسله مراتب بین المللی تاسیس شده است - تحقیق جداگانه ای در مراکز آکادمیک معتبر، [با استفاده از] دانش حاشیه ای که در بیرون از این مراکز، تولید و انتشار می یابد

« در واقع، ما جامعه شناسی های زیادی در غرب و در «بقیه جاها» داریم»

هیچ توافقی بر سر امکانات و راه های غلبه بر وابستگی آکادمی وجود ندارد. از دیدگاه هر محقق، ایجاد شغل از طریق تحصیلات تکمیلی بین المللی و انتشار دادن به انگلیسی، بدون شک گذرگاه موفقیت آمیزی را برای به رسمیت شناختن آکادمیک فراهم کرده است – گرچه این عموماً برای علوم طبیعی موثر بوده است. هرچند، این مسیر فردی سرمایه ی انباشتی علمی لزوماً به توسعه ی علمی وسیع در جوامع حاشیه ای ختم نمی شود.

کلام آخر در مورد تقابل بین جامعه شناسی غربی و جامعه شناسی بومی [است] - دو

منابع

موضع گیری که توسط تومپکا به کلیشه های متجانس کاهش پیدا کردند. جامعه شناسی در حاشیه ها، یک پدیده ی جدید نیست، تاریخ خاص خود و همچنین مخالفان خودش را دارد – یک بحث بزرگ دقیقاً حول وضعیت دانش بومی. دوگانگی نیز به همان اندازه، در تشخیص دیدگاه های انتقادی که در «جامعه شناسی غربی» دست کم به مدت ۵ سال منتشر شده اند ناتوان است. در واقع ما جامعه شناسی های زیادی در غرب و «در سایر [مکانها]» داریم .

بیگل، اف؛ (۲۰۱۰) «علوم اجتماعی در شیلی (۱۹۷۳-۱۹۵۷)». یک آزمایشگاه برای یک فرایند دانشگاهی سازی خود مختار» صص ۲۱۲-۱۸۳ در وابستگی دانشگاهی در علوم اجتماعی: واقعیت ساختاری و چالش های روشنفکری، ویراستار: اس اف العطاس و کی.سینها-کرکوف. دهلی نو: منوهر.

Beigel, F (۲۰۱۱). "Científicos" Calibanes. Las ciencias sociales latinoamericanas en la encrucijada del sistema académico mundial".

Valparaíso, IV Congreso Chileno de Sociología

گاریو، اف؛ (۲۰۱۱) «نوع دیگری از وابستگی جهان سوم: علوم اجتماعی». جامعه شناسی بین المللی ۳ (۲): ۱۷۸-۱۷۱

تومپکا، پی؛ (۲۰۱۰) «یک جامعه شناسی یا چند جامعه شناسی؟» صص ۲۸-۲۱. در کتاب راهنمای انجمن بین المللی جامعه شناسی درباره سنت های گوناگون جامعه شناختی، به سردبیری اس. پاتل. لندن: SAGE

تومپکا، پی؛ (۲۰۱۱) «[یک] اتوپیای جامعه شناختی دیگر». جامعه شناسی معاصر ۴۰ (۴): ۳۹۶-۳۸۸.

یونسکو. (۲۰۱۰) گزارش جهانی علم اجتماعی. تقسیم های دانش. پاریس: یونسکو.

^۱ من چالش های رو به افزایش جنبش های دسترسی آزاد به SSCI و دیگر جریان های اصلی نمایه های استنادی، همچنین مخالفت هایی که با بحث های استاندارد های انتشار بین المللی در این مجلات جایگزین و پایگاه های اطلاعاتی شده بود را مطالعه کردم (بیگل، ۲۰۱۱).

< تولید دانش جامعه شناسی در جهان نابرابر امروزی

هَلْکَا نُوتَنی، رئیس شورای پژوهشی اروپایی، رئیس هیئت مشورتی علمی، دانشگاه وین، اتریش، عضو دائم انجمن بین المللی جامعه شناسی

جامعه شناسی قرن بیست و یکم خود را در جهانی نابرابر یافته است. اما من پس از مطالعه مناظره مهیج پیوتر زتومپکا و مایکل بورووی متقاعد شدم که جامعه شناسی دارای منابع فکری و علمی بسیار بیشتری است. اجازه می‌خواهم که تنها سه تای آن را بر شمرم.

۱. علم جهانی و فرصت های نابرابر آن

علم، با ترکیب پیچیده تازه ترین پژوهش ها، فناوری ها و کاربرد بالقوه و عملی آنها، به بنگاه اقتصادی جهانی تبدیل شده است. اکثر حکومت ها علم را نیروی محرک رشد اقتصادی، منزلت ملی و/یا سلطه نظامی می دانند، از این رو تحول جهان ما با استفاده از علم و فناوری با سرعتی بی سابقه در حال پیشروی است. نتیجه چنین ابداعات انسانی، سطوحی جدید از پیچیدگی همراه با عدم قطعیت های جدید و پیدایش مشکلات شناخته شده جهانی و محلی است.

بنیادهای علوم اجتماعی و انسانی و، به ویژه، جامعه شناسی در مواجهه با پرسش هایی نظیر اینکه انسان بودن به چه معناست، چگونه از پس وضعیت تکنیکی-انسانی خود برآییم، و تحت چه اشکال جمعی زندگی از عهده مشکلات برآییم، به منظور بازاندیشی در آنها به چالش کشیده شده است. به دنبال ادعاهای مطالعات علم و فناوری راجع به همساختی نظم اجتماعی و طبیعی، مسئله دسترسی نابرابر به اطلاعات، دانش، آموزش و مشارکت دموکراتیکو نظرانداختن به چشم انداز-شاید آرمانشهری- شهروندی علمی جهانی، حیاتی است.

توزیع نابرابر منابع در دسترسی نابرابر به آموزش عالی، بودجه پژوهشی و سازمان های پژوهشی مطوب بازتاب یافته است. اکثریت قاطع انتشارات علمی همچنان در شمال تولید می شوند که مقر بیشتر دانشگاه ها و

مؤسسات پژوهشی مولد و معتبر است. در این میان، با وجود رشته های موسوم به STEM (علم، فناوری، مهندسی و پزشکی) ذی نفعان اصلی و با افزایش سهم موثر چین، هند، برزیل و دیگر کشورها، وضعیت به-سرعت در حال تغییر است. رویارویی با مجموعه ای از مشکلات اجتماعی جدید، از تغییرات جوی گرفته تا بنیادگرایی، از اهمیت علم الاجتماع در نظر سیاست گذاران نکاسته است. ضمن اینکه لفاظی نافذ این ابداعات چیزی بیشتر از قماري جمعی بر آینده ای شکننده نیست، افزایش ابداعات علمی-فناورانه به ناچار متضمن افزایش ابداعات اجتماعی است.

۲. رهایی جامعه شناسی از محدودیت های مرزهای رشته ای و ملی

اهمیت و برجستگی هویت های رشته ای و ملی، در مقایسه با اوایل جامعه شناسی، به نحوی محسوس تنزل یافته است. اینها زمانی از اجزای سازنده رشته جامعه شناسی بودند و پذیرفتن خطرات آن اجباری بود. وجه مشخصه علم، به تعبیر فراگیر واژه آلمانی Wissenschaft، یک تکثر درونی پویاست. دانش های جدید اغلب از فصل مشترک رشته های تثبیت شده سر بر می آورند. روش ها، ابزارها و تکنیک ها به نحوی خلاقانه در سراسر مرزهای رشته ای جابه جا می شوند. هرچند ساختارهای رشته ای دانشگاه محور همچنان مانعی قدرتمند است، گسترش همکاری های بین رشته ای امری برگشت ناپذیر است.

این بدان معنا نیست که مرزهای رشته ای تماماً اهمیت خود را از دست داده اند. ایجاد یک هویت رشته ای برای جامعه پذیری دانشجویان، همچنان در یادگیری آنچه که یک مسئله جامعه شناختی جالب توجه را تشکیل می-دهد، اهمیت دارد. یک حس شایع اصرار دارد که یک «هسته جامعه شناختی» وجود دارد که شایسته است از آن در برابر یک

مدیریت دانشگاهی جدید که خواهان تسلیم آن به هنجارهای کارآمدی و پاسخگویی است، محافظت شود. این مسئله، صرفاً مسئله غرب نیست. باتوجه به گسترش سریع مدل تجاری دانشگاه موفق عمدتاً انگلوساکسونی، و تقلید مشتاقانه از آن در سایر بخش های دنیا، مرزهای رشته ای در همه جا در تصرف مدیران است.

جامعه شناسی وقتی به دیگر حوزه های دانش تسری پیدا کرده، بر نقش عاملیت انسانی اصرار ورزیده و آن کثرت گرایی حیرت آور را به جامعه بازگردانده، نشان داده که سازنده ترین و ویرانگرترین است. جامعه شناسی در سایه دولت-ملت رشد کرد و مسئله نظم اجتماعی را با ادعاهای سرزمینی، یکسان فرض کرد، اما از منظر امروزی هر جامعه شناسی ملی، خودش را بخشی از اکوسیستمی از دانش های متکثر نشان می دهد که لاجرم ترتیبات نهادی مختلف و زمینه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به آن شکل داده است.

جامعه شناسی باید ضمن تلاش برای مقابله با خود-محلی سازی، به رهایی خود از محدودیت های مرزهای رشته ای و ملی تداوم ببخشد. این مسئله باقی می ماند که آیا جامعه شناسی می تواند با استفاده از رویه های تکثراور و جهانی کننده خود به یک «فرارشته» تبدیل بشود. به لحاظ تاریخی، این امر در پی حرکت از نظم سلسله مراتبی (با سابقه لویاتانی) به جریان های همگن از جنبش ها و شبکه های اجتماعی، با وجود چالش های دو وجهی در غیاب نهادهایی که هنوز تاسیس نشده اند، رخ می دهد.

۳. آرمانشهر واقعی خیالی دانش جایگزین

آرمانشهر دانش باید مفروضات معرفت شناسانه ای را که می خواهد بر آن بنا شود و همچنین معیار اعتباردهی به تولید دانش

خود را به وضوح بیان کند. باید جایگاه خود را در سلسله مراتب دانش واقعی، که آن را به چالش می کشد، پیدا کند. در میان میراث دیرپای

«روشنگری، به بازاندیشی یا حتی بازآفرینی نیاز دارد»

عصر روشنگری مخالفت جدی با همه مراجع مذهبی و سیاسی جای دارد و به این بدبینی عمیق و ریشه دار و این باور که همه دانش ها، از جمله دانش علمی، موقتی است و با افزایش درک بشر از جهان جای خود را به دانش دیگر می دهد، دامن زده است. خود حقیقت در حال تحول تدریجی است و راه را برای حقایق متکثر باز می کند. این مهمترین دلیل چرایی ماندگاری تفکر روشنگری است و اینکه چرا هرگونه کوششی به منظور ایجاد شیوه های جایگزین تولید دانش در مقابل این فرایند قدرتمند و خود-تجدیدکننده قرار می گیرد.

از بسیاری جهات دیگر، روشنگری نیازمند بازاندیشی یا حتی بازآفرینی خود است. روشنگری باید تناقضات خود را حل کند: تناقض میان

احساسات (از جمله احساسات اخلاقی)، خرد و معقول بودن؛ میان افسانه افراد مستقل و پیوندهای آن با تکثر متغیر اجتماعات. باید دوگانگی دفاع ناپذیر میان امر طبیعی و امر تصنعی را مورد بازبینی قرار بدهد. باید نادرستی جهانشمول بودن خود را قبول کند و در عوض از ایده زمینه مندی جهانی استقبال کند.

به همین دلیل است که پروژه هایی نظیر «Provincializing Europe» یا «Another Knowledge is Possible» (د سوسا سانتوس، ۲۰۰۷) فریاد صف آراییی در برابر استیلای معرفت شناسی های شمالی و به رسمیت شناختن تنوع معرفت شناختی است. چنین آرمانشهرهای واقعی دانش امکان پذیرند، چرا که نمونه خیالی آنها متأثر از معیارهای بدیل نظیر کرامت انسانی، عدالت جمعی و میزان بلندپروازی است یا به این دلیل که در بر گیرنده جنبش های فرودست هستند و در برابر وسوسه لنگرانداختن [کشتی] اتوپیای خود در [ساحل] ماسه های روان نسبی گرایی مقاومت می کنند. آنها باید با سلسله مراتب فعلی تولید دانش سروکار داشته باشند، حتی با اینکه این سلسله مراتب، به خاطر فرصت های زیاد آموزشی جهانی حاصل از استفاده از فناوری های جدید که انحصار دانش را می گشایند و به واسطه دستیابی به تولید مشترک دانش، دستخوش تحول سریع بشوند. با این حال، می توانم با نتیجه گیری معتدل انجمن سلطنتی موافق باشم: «به نظر می رسد انگلیسی همچنان زبان پژوهشی غالب باشد و روی هم رفته جامعه پژوهشی جهانی برای قبول این امر آماده است.»

< زمانی که پایان جنگ به معنای صلح نیست

آلیس زیانیکوآ، دستیار پژوهشی پسادکتری الکساندر ون هامبل، دانشگاه گوتته، شعبه فرانکفورت، آلمان



خشونت در چچن ویران شده ادامه دارد.

و زندگی فارغ از هراس برای آنها نیست. ۱۷ سال از نخستین جنگ روسیه-چچن و ۱۲ سال از آغاز لشکرکشی دوم می گذرد. سال ۲۰۰۲، در هنگام ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین، پایان جنگ اعلام شد. در طول دو سال پس از آن، بزرگ ترین گروه پناه-جویان در اروپا شهروندان روسی بودند که اکثر آنها از چچن می آمدند. اتریش بخشی بزرگ از این متقاضیان را پذیرفت.

و همسرش در این آپارتمان دو اتاقه ای که پول زیادی برای آن داده زندگی می کند. این زوج در سال ۲۰۰۸ وادار به ترک چچن شده اند و اتریش به آنها پناهندگی داده است. دو پسرشان ناگزیر شدند زودتر از اینها و پس از اینکه قربانی بازداشت غیر قانونی و شکنجه گشتند، از آنجا بگریزند. داستان آنها نشان می دهد که پایان جنگ در چچن برای شهروندان آن صلح و ثبات به همراه نیاورده است و پناهندگی در کشورهای اروپایی ضامن امنیت

لوبا ولادوسکجا مرا به آپارتمان تاریک و سرد خود در حومه شهر وین دعوت کرد. او پس از گذراندن روزها و شب های طولانی بسیار در زیرزمین ها و پناهگاه های گروزی، پایتخت چچن، از پسرانش خواست تا [در وین] آپارتمانی با پنجره های بزرگ برایش پیدا کنند. لوبا به [خانه ای با] پنجره های بزرگ رسید، اما حیاطی کثیف داشت و قاب شکسته پنجره ها هوا را به داخل راه می داد و آپارتمان را حتی سردتر هم می کرد. او به همراه پسر

روسیه همچنان در میان سه کشوری است که بیشترین میزان پناه جو را در اتحادیه اروپا دارا هستند. با وجود افزایش میزان عدم پذیرش مردمانی که از قفقاز شمالی به سراسر اروپا می آیند، آنها همچنان برای آمدن تلاش می کنند.

در دهه ۲۰۰۰، در آنچه که به چچنی سازی منازعه مَلَقَب شد، اداره کشور در دست چچنی های مسکوگرا افتاد. آنها خودشان مسئول هدایت عملیات «ضد تروریستی» شدند. به این چچنی ها، تحت حمایت قوی مسکو، به تدریج مهلت داده شد تا کشور را اداره کنند. بنابراین، هرچند چچن بخشی از فدراسیون روسیه است، برای خودش دارای نظام موازی کیفری با قواعد نانوشته است که از تحریف مدارک و شکنجه چشم-پوشی می کند. صدها نفر قربانی این قوانین می شوند. مقامات محلی شیوه ای متمایز برای تحقیقات جنایی دارند؛ ابتدا مرتکبان بالقوه را شناسایی می کنند و تنها پس از آن مدارک دال بر مباشرت آنها در اقدام جنایی را عرضه می کنند. این مدارک اغلب نُسْت و مبتنی بر اظهاراتی است که از شکنجه به دست آمده است. با این حال، در محیطی که بیشتر نمایندگان نظام عدالت کیفری، به رژیم طرفدار مسکو وفادار هستند، رسیدگی به انبوهی از پرونده های عقب افتاده و تضمین ترفیع شغلی شخصی برای آنها بهترین کار است؛ همه آنها تحت عنوان مبارزه با «تروریسم اسلامی» انجام می گیرد.

پسر لوبا، میخائیل ولادوسکچا، پس از تحمل ۲ سال زندان در سال ۲۰۰۵ تبرئه شد. وی به اتهام منفجر کردن ماشین هایی که اعضای

نیروهای مسلح تصرف کرده بودند زندانی شده بود. او متهم شده بود که این جرائم را با همکاری مردی دیگر انجام داده که درواقع برای اولین بار او را در هنگام بازداشت موقت در اداره پلیس گروزی، جایی که هر دوی آنها شکنجه شده بودند، دیده بود. با توجه به خاص بودن پرونده، صدور حکم برائت شگفت آور بود. دو تن از مدافعان پیشرو حقوق بشر (که هر دو بعدها کشته شدند) به نام های آنا پولیتکفسکیا و ناتالیا استمیروا مقالاتی درباره منحصربه فرد بودن این رأی دیوان عالی نوشتند. قاضی در حقیقت تصمیم گرفته بود که شواهد را دقیق تر بررسی کند و پرونده مختومه شد. پس از آنکه بسیاری از جراحات وارده به میخائیل بهبود یافت، مشخص گشت که وی و برادرش، که برای شهادت دادن علیه میخائیل شکنجه شده بود، باید برای اجتناب از حبس مجدد کشور را ترک کنند. درواقع، دفتر دادستانی با موفقیت در مقابل حکم برائت درخواست استیناف کرده بود. پس از خروج آنها، لوبا کوشیده بود تا بی گناهی میخائیل را ثابت کند و شکنجه گرهای وی را به پای میز محاکمه بکشاند. دیری نپایید که این کار مخاطره آمیز شد. او بایستی چندین بار تفتیش منزلش را به دست نیروهای مسلح به جان می خرید و یک ماشین گدزی نیز به وی شلیک کرد. لوبا فهمید که زمان رفتن وی نیز فرا رسیده است. پس از جان سالم به در بردن از دو جنگ در چچن، این بار فرایند «عادی سازی» تحت حکومت مقامات چچنی بود که وی را برای همیشه وادار به ترک [کشورش] می کرد.

لوبا پس از اینکه در خانه جدیدش مستقر شد، بیماری های بی شمارش سر برآوردند. در چچن، او به سادگی توانایی مالی رسیدگی به بیماری هایش را نداشت. وی مدت زمانی طولانی را در بیمارستان ها گذراند. اما ترس را به سختی می توان درمان کرد. او می گوید ترس چنان در عمق وجودش جا گرفته که نمی تواند از آن خلاص شود. لوبا حتی زمانی که تلفن زنگ می خورد به لرزه می افتد. آیا او دلیلی برای ترسیدن دارد؟ عَمَر اسرایلف، مرد جوان چچنی، که از اتریش پناهندگی گرفته بود، در روز روشن در یکی از خیابان های وین به ضرب گلوله کشته شد. او رسماً حکومت روسیه را به روا دانستن اعدام و شکنجه افرادی که در چچن به صورت غیر قانونی بازداشت شده بودند متهم کرد و به دخالت مستقیم رئیس جمهور فعلی چچن، رمضان قدیروف، در این اعمال اشاره کرده بود. با کشته شدن اسرایلف به این شیوه، نه تنها یک شاهد دادگاه از میان برداشته شده بود، بلکه درسی بسیار مفید نیز به پناهندگان چچنی داده شده بود. از آنجا که برخی معتقدند بسیاری از جاسوسان قدیروف در اروپا مشغول فعالیت هستند، بی اعتمادی در میان جوامع چچنی شایع شده است. امسال عاملین قتل در اتریش با احکامی سنگین مواجه شدند. حلقه ارتباط با آمرین احتمالی قتل هنوز ثابت نشده است. از آنجا که ولادیمیر پوتین، حامی قدیروف، در حال آماده سازی خودش برای دوره دیگری از ریاست جمهوری روسیه است، احتمالاً مصونیت [آمران چنین اقداماتی] همچنان ادامه خواهد داشت.

< کنگره انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین: اعلامیه ی پایانی

راخائل سوسا الیزاکا، دانشگاه خود مختار ملی مکزیکو، نائب رئیس طرح کنگره یوکوهاما در انجمن بین المللی جامعه شناسی، ۲۰۱۴



دانشجویان شیلیایی، اعتراضاتشان را در کنگره انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین در سپتامبر ۲۰۱۱، به شکلی ملموس نشان دادند.

بیست و هشتمین کنگره انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین از ششم تا دهم سپتامبر ۲۰۱۱ در رسیف برزیل با جذب ۴۵۷۸ شرکت کننده و ثبت نام ۹۷۱۶ دانشجو، متخصص، پژوهشگر و مدرس، برگزار شد. دهها استاد دانشگاه، دانشجو و اعضای دانشگاه رسیف و دیگر دانشگاه های برزیل یک تلاش جمعی شگفت آور برای سازمان دادن ۷ سخنرانی اصلی،

۹ نشست یکپارچه، ۲۵ نشست موضوعی، ۵۲ میزگرد و ۳۰ گروه کاری، انجام دادند. این کنگره، یک اجتماع مشتاقانه، فعال، انتقادی و جالب بود و عمدتا از جوانانی متشکل شده بود که به بحث ها و تحقیقات متعارف ما و به سوالاتی که صورت بندی کردیم و نتایج تحقیقاتی که ارائه کردیم -در یکی از قوی ترین کنگره هایی که توسط انجمن ما تجربه

شده- معنا داد.

منطقه ما یکی از پرتنش ترین مناطق است. از یک سو در مکزیک تلفات متأثرکننده ۵۰ هزار قربانی و تقاضای مبرم برای عدالت و توقف چیزی را که می توان کشتار دسته جمعی نامید، داریم؛ رنج مستمری در هائیتی داریم که از ویرانی ها و بازسازی های حلزون وار آن

برمی خیزد؛ در گواتمالا با تهدید استقرار مجدد کسانی که در گذشته مرتکب کشتار دسته جمعی شدند، روبرو هستیم؛ مستبدین جدید در هندوراس اراده و درخواست هزاران شهروند را دستکاری می کنند؛ همچنین با ادامه محاصره اقتصادی ننگینی که استقلال مردم کوبا را در پنجاه سال گذشته در معرض خطر قرار داده، مواجه هستیم؛ علاوه حضور پایگاه های نظامی خارجی در کوبا، کلمبیا و پورتوریکو را داریم. از سوی دیگر ما نمونه هایی را داریم که نشان می دهد، مردم ما چگونه توانستند راهای جدیدی را در مقابله با بلایا بیابند، که نشان می دهد ما حافظه و قدرت غلبه بر سختی هایی را که با آنها مواجه هستیم، داریم. برزیل، اکوادور، بولیوی، ونزوئلا، اروگوئه، پاراگوئه، آرژانتین، همچنین



پائولو هنریکز مارتینز، رئیس منتخب انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین در کنگره رسیف، سپتامبر ۲۰۱۱.

کوبا و اخیرا نیز پرو، با آگاهی نسبت به مشکلات جدی ای که بر سر راه آینده میلیونها انسان در منطقه ما در کمین است، چشم انداز امیدوارانه ای را در برابر مردم ما گشوده اند.

آمریکای لاتین نابرابرترین منطقه در جهان است. خشونت هر ساله جان ۱۴۰۰۰ هزار نفر را می گیرد؛ بیش از ۳۰ درصد جمعیت گرفتار فقر هستند؛ بی سوادی بالای ۸ درصد است. ما نتوانسته ایم از تبدیل دانشگاهها و موسسات آموزش عالی به جایگاههایی ممتاز و انحصاری،

در شرایطی که هزاران نفر قادر به برآوردن نیازهای اولیه شان نیستند، جلوگیری کنیم. علاوه ما قادر نبودیم از تبدیل -تدریجی یا ناگهانی- دانشگاههایمان به مراکزی برای تخصص گرایی و حرفه ایی گرایی جلوگیری کنیم؛ یعنی مراکزی که دانشجو و اعضای هیئت علمی، از زندگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی اطرافش، [حتی] بدون ذکر ضعف اقتصادی عظیم متن جامعه، بیگانه می شود.

با این وجود مشاهده ی رویدادهای اخیر در شیلی که نقطه ی آغاز سیاستهای نئولیبرالی در دانشگاههای ماست، بسیار دلگرم کننده است. در شیلی یک جنبش لیبرالیستی در دفاع از آموزش عمومی جوانه زد. علاوه بر شیلی در اروگوئه، بولیوی، برزیل و پورتوریکو جنبشهای دانشجویی و دانشگاهی در حمایت از دانشگاه عمومی سر برآورده اند. بسیاری از متخصصین و دانشمندان علوم اجتماعی مطالبه حق حاکمیت بر خودمان و حق تصمیم گیری امور زندگی اجتماعی را -با شروع از تاکید بر آموزش- با صدای بلند اعلام می کنند. ما در این بحثها و منازعات باید خود را به تفکر انتقادی بسپاریم که بهترین میراث برای نسل امروز و فرداست. بنابراین از تشکیل موسسه مطالعات آمریکای لاتین در دانشگاه رسیف استقبال می کنیم چرا که بدون شک بحث های بسیار ارزنده ای را در مسائل مربوط به علوم اجتماعی منطقه ای ایجاد خواهد کرد.

بسیاری از ما اکنون الزام خود را به ادامه راه همکارانمان از جمله روی مائورو مارینی، اوکتاویو ایانی، فلورستان فرناندو، اگوستین کوئوا، رنه زاولتا، ادوارد و رزی کوتاردو و لوسیا سالا که این انجمن را تاسیس کردند، اعلام می داریم. همچنین یاد و خاطره ی هزاران فرد شجاع را که بر ضد ترور و وحشت مبارزه کرده و با زن کشی، نژادپرستی، تعصب و نسل کشی در آمریکای ما نبرد کرده اند، گرامی می داریم. مردم ما با همه فاجعه هایی که موقعیت بقای آنها را تهدید می کرد با قدرت و خلاقانه جنگیده اند. حال وظیفه ماست که با اراده ای محکم و مبتکر جهانی را که کسانی مانند توسان لوفرتور، هیدالگو و موریلوس، بولیوار، آرتیگاس، اوهیگنیز و سن مارتین، خوزه مارتی، بنیتو خوارز، فارابوندو مارتی، چه گوارا و سالوادور آلنده تصویر شده، تحقق بخشیم. «زنده باد انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین!»

بیانیه پایانی پروفیسور الیگازا در کنگره انجمن جامعه شناسی آمریکای لاتین در رسیف که با اجماع در مجمع عمومی پذیرفته شد.

< جامعه شناسی برای روزگار پُر آشوب: سخنرانی در انجمن جامعه شناسی اروپا

آنالیا تورس، دانشگاه فنی لیسیون، رئیس انجمن جامعه شناسی اروپا، ۲۰۰۹-۲۰۱۱



جنیفر یا چرخش در کادر پرواز- نمایشی
چشمگیر توسط کری راژ سی در کنگره انجمن
جامعه شناسی اروپا در ژنو، ۹ سپتامبر ۲۰۱۱.
عکس از ساندرو کاتاکین.

به نظر می رسد که مضمون دهمین کنفرانس انجمن جامعه
شناسی اروپا تحت عنوان روابط اجتماعی در روزگار پُر آشوب، که
۷-۱۰ سپتامبر ۲۰۱۱ در ژنو برگزار شد، هدف انتخابی مناسبی
بود. آشوب، به ویژه از ابتدای سال ۲۰۱۱، واقعیتی همه روزه است.

ما در اروپا و در سطح اقتصادی با وضعیتی مواجه هستیم که من
آن را جسورانه، جنگ مالی می دانم. دو جنگ جهانی خانمان سوز
و پس از آن جنگ «سرد» را در قرن بیستم پشت سر گذاشتیم؛
در قرن بیست و یکم با جنگی مالی و اقتصادی روبه روییم. فشار
بازارهای مالی و ادارات مالیاتی همانند حمله نظامی است که
کشورها را یکی پس از دیگری در بر می گیرد و البته شروع آن از
اقتصادهای شکننده بوده و در حال حمله به یورو است. استیلای
جهانی نئولیبرال متمایل به حمله به همه عرصه ها-از بازارها گرفته

تا دولت ها و دانشگاه ها- است و می خواهد آنها را تحت منطق خود درآورد. همزمان، تأثیر این بحران در سطح اجتماعی منجر به اعتراضات تلافی جویانه و خشونت آمیز شده است. وجود نوعی سردرگمی باورنکردنی ایدئولوژیک نیز بر وخامت این اوضاع افزوده است. منافع شخصی با پول مردم تأمین می شود، حال آنکه هزینه های عمومی را عامل بحران می دانند.

چگونه به اینجا رسیدیم؟ به نظر می آید بحرانی که ما اکنون با آن دست و پنجه نرم می کنیم پی آمد منطقی روندی پیش بینی پذیر از آغاز دهه ۱۹۸۰ باشد. جامعه شناسان اروپایی از مدت ها پیش بر تأثیر منفی تحولات عمده سیاسی، اقتصادی و مالی ای که ما را به اینجا رسانده، اصرار ورزیده اند. سه روند همسو را می توان معین کرد که برخی اوقات در هم می پیچند و برخی اوقات در تضاد و تعارض با یکدیگر به سر می برند.

نخستین روند، روند مالی و اقتصادی است. دارایی جهانی و جابه جایی فوق العاده آن به هم پیوستند تا سیاست های خود را به مناطق و دولت-ملت ها تحمیل کنند. قدرت شرکت های چندملیتی در ۲۰ سال اخیر و دسترسی آنها به نیروی کار ارزان جدید هر لحظه بیشتر بر کشورهای اروپایی فشار وارد می آورد. این فشارها باعث به وجود آمدن فرایندهای تجزیه و واگرایی در سراسر دهه ۱۹۹۰ شد. در عین حال، جابه جایی سرمایه مالی باعث درماندگی دولت ها در کنترل و تنظیم آن شده است. رکود اقتصادی و بحران دولت رفاه، از جمله پی آمدهای این فرایندها هستند. برای جامعه شناسان پیش بینی اینکه در شرایط طرد و محرومیت اقتصادی برخوردها افزایش پیدا می کند دشوار نبود. این دقیقاً همان چیزی است که ما شاهد وقوع آن هستیم: منازعات جدی، اعتراضات خودبه خودی و حتی شورش های خشن.

روند دوم در سطح سیاسی رخ می دهد. ایجاد اتحادیه اروپا قبلاً نشانه ای از وجود نیروهای متضاد واگرایی بود که به آنها اشاره شد. اتحادیه اروپا مَبین تلاشی قابل توجه برای ایجاد مجموعه ای از هنجارها و نهادهای مدافع حقوق بشر، مبارزه با ناسیونالیسم یا هر «ایسم» دیگر،

و ایده های تحقیرکننده حاکمیت ملی بود. به علاوه، این هنجارهای سیاسی و تلاش ها از سنت های باستانی-مذهبی و غیره- تغذیه نمی شدند، بلکه درس هایی بودند که از جنگ جهانی دوم و هولوکاست یاد گرفته شده بودند. با این حال، به نظر می آید که از زمان تأسیس اتحادیه اروپا، دستورالعمل نئولیبرال مقررات زدایی، که به نیروی هدایت کننده کمیسیون اروپا مَبَدل گشته، در حال حکمفرما شدن است. ائتلاف منافع و آرمان های سیاسی، که الهام بخش بنیانگذاران اتحادیه اروپا و مفهوم اجتماعی آن بود، دیگر متداول نیست.

روند سوم اتصال میان جامعه مدنی و دستورکارهای اجتماعی و سیاسی در اروپا و در سطح جهانی است. ما صرفاً از اقدام مدنی و سیاسی بر ضد کاهش شغل و بیکاری، بر ضد مشاغل پرخطر و سیاست های مهاجرتی رایج، و بر ضد تخریب سیاره زمین باخبر هستیم. اما واضح است که عدم موازنه قدرتی بزرگ میان کنشگران مدنی و شرکت های چندملیتی وجود دارد. جای شگفتی نیست که اعتراضات، بیشتر انفجار خشم علیه نابرابری های فاحش هستند تا اقداماتی سازمان یافته با اهداف مشخص. و یادآور اوایل دوره صنعتی شدن و طغیان «طبقات خطرناک» اند.

جامعه شناسان و دانشمندان اجتماعی نقشی مهم در کمک به سیاست های عمومی و ایجاد مدل اجتماعی اروپایی داشته اند. اما در حال حاضر نیازمند خیلی بیش از این ها هستیم. ضروری است که تجزیه و تحلیل خود را از بحران فعلی تصحیح کنیم، حوزه های جهالت خود را مشخص کنیم و، به عنوان تنها مثال، جعبه سیاه بازارهای مالی را بگشاییم. ضرورت دارد که نتایج تحقیقات خود را منتشر کنیم و آنها را در میان مردم به بحث بگذاریم و اثر منفی انتخاب ها و دستورالعمل های نئولیبرال را معرفی کنیم. ضروری است که تلاش های اروپایی خود را با همکارانمان در دیگر نقاط دنیا به اشتراک بگذاریم و تشخیص خود را درباره [مشکلات] جامعه شناسی جهانی توسعه بدهیم و، همانند آنچه که مایکل بورووی و دیگران در انجمن بین المللی جامعه-شناسی در حال انجام دادن هستند، راهبردهای جامعه شناسی مردم مدار را به کار بگیریم.

«خدا حافظ دوورا، سلام محمد»

در پایان سال ۲۰۱۱ دوره فعالیت دوورا کالکین به عنوان ویراستار بنیان گذار «معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی» به پایان می‌رسد و جایش را به محمد بامیه می‌دهد. زحمات دوورا در مصاحبه‌ای ایمیلی با جنیفر پلات، معاون انتشارات انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی مورد قدر دانی قرار گرفت.

جهانی‌شدن اقتصادی وجود دارد، جامعه‌شناسی به عنوان یک علم باید «جهانی شود». اینکه چگونه فرآیندهای اجتماعی می‌توانند در شرایط گوناگون و گسترده سیاسی، اقتصادی و تاریخی توضیح داده شوند، به وضوح مسئله نظری و عملی خطیری در جهان است، [جهانی] که در آن جنبش‌های آزادانه مردم، کالاها و فناوری‌ها به کلیشه بدل شده‌اند. مجله پیشنهادی به طور ضمنی اهمیت این واقعیت را نشان خواهد داد، که امروز این رشته، با انباشت بینش‌های همکارانی که مهارت حرفه‌ایشان با تجارب خاصی از جامعه تلفیق شده است، غنی خواهد شد. [مجله] با ارائه خط‌مشی‌ای برای جمع‌آوری، دسته‌بندی و مدیریت (حتی بدون سامان‌دهی) انواع دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه‌ای که معمولاً در دسترس نیستند، خدمتی بزرگ ارائه خواهد نمود.



محمد بامیه، سردبیر جدید معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی.

طرح‌ریزی مجله با انتخاب نام آغاز شد. من امیدوار بودم نام معرفی کتب و قار خاصی به آن خواهد داد. آنچه رخ داد (مقالات نقد، مصاحبه‌ها و عناوین معرفی کتب که کمابیش به موضوعات متفاوتی اختصاص داشتند) به خاطر وسواس من برای ترکیب چاشنی تنوع با یک چارچوب رشته‌ای استوار بود. به نظر من وظیفه سردبیر این است که مطمئن شود، معرفی آثار تا جایی که ممکن است به تالیفاتی مربوط می‌شود که خارج از دنیای انگلوساکسون قرار دارند؛ و این نقد و بررسی‌ها به زبان‌هایی غیر از انگلیسی‌اند. مقالات نقد به مثابه فرصت‌هایی انگاشته می‌شوند که گرایش‌های اساسی نگرش‌های مختلف در جامعه‌شناسی را به تلخیص بیان می‌کنند. نظر من این بود که هر شماره [مجله] شامل ۳ مقاله نقد باشد: در باره آثار کلاسیک، درباره آثار روش‌شناختی و درباره تالیفات در یکی از حوزه‌های جامعه‌شناسی. من مشتاق بودم تا بهانه‌ای برای گنجاندن مصاحبه‌ها پیدا کنم چرا که از خواندن آن‌ها لذت می‌برم. [لذا] با این استدلال که علاقمندان جامعه‌شناسی احتمالاً کنجکاو اند بدانند یک اثر چگونه به نگارش در آمده است، این بخش را «از زبان نویسندگان» نام‌گذاری کردم. تصمیم دیگری که گرفتم این بود که به نقد آثار (۱۵۰۰ کلمه‌ای) نسبتاً کاملی که به کتب مهم (که نمی‌توانستند در یک شماره به طور کامل مورد بررسی قرار گیرند) اشاره کرده بودند، اجازه چاپ دهم.

ج.پ: آیا می‌توانید دستاوردهای تاکنون معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی را خلاصه کنید؟

د.ک: با اینکه نقشه‌ها چیزی بیش از آنچه تا کنون انجام گرفته

خدا حافظ دوورا...

جنیفر پلات: چه شد که ایده معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی به ذهنتان رسید؟

دوورا کالکین: سوزان مک دانیل، معاون سابق انتشارات، ایده نشری‌ای از انجمن جامعه‌شناسی بین‌المللی را که به بررسی کتابها اختصاص داشته باشد، ارائه کرد. او این ایده را از جامعه‌شناسی معاصر انجمن جامعه‌شناسی آمریکا، یکی از عمومی‌ترین مجلات انجمن جامعه‌شناسی آمریکا الهام گرفته بود. در آن زمان جامعه‌شناسی معاصر تنها ۴ بار در سال منتشر می‌شد و توسعه‌ی بخش معرفی کتاب (که شما هم ویراستار آن بودید) برای [افزودن] دو شماره دیگر در سال فقط به این شرط تصویب شد که بتواند اطلاعاتی را که هر جایی به آسانی پیدا نمی‌شود، در دسترس قرار دهند. در آن زمان من عضو کمیته انتشارات بودم و به خاطر علاقه‌ای که داشتم سوزان از من خواست تا طرحی پیشنهادی بنویسم.

من نیز اینطور نوشتم: «ابداع مجله‌ای در انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی که به نقد و بررسی کتاب‌های تازه منتشر شده در این حوزه اختصاص داشته باشد، جز کوششی برای برانگیختن تخیل جامعه‌شناسانه نیست. [...] بر خلاف تردیدهایی که در فواید توسعه

را طلب کرده اند، به نظرم مهم‌ترین کار معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی این بوده است که خوانندگان را نسبت به قلمرو وسیع زمینه‌های پژوهشی و منظرهای نافذی که امروزه معرف جامعه‌شناسی در سرتاسر دنیا هستند، حساس نموده است. همچنین [مجله]، برنامه‌ای برای نسل‌های مختلف جامعه‌شناسان داشته است؛ کتاب‌های نقد شده به همان مقدار که از آثار کهنه‌کاران مولف کتاب‌های کلاسیک معاصر انتخاب شده بود، کتب مهم جامعه‌شناسان جوان را نیز شامل می‌شوند. علاوه بر آن بسیار خشنودم که نویسندگان و نقدنویسان مقالات نقد از همه قاره‌ها و به واقع از تمام سلسله مراتب دانشگاهی بودند. معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی تا حدودی کمک کرده است تا حصار زبانی از میان برداشته شود. در واقع معرفی‌های کتب به زبان‌های بسیاری به غیر از انگلیسی وجود داشت و در نتیجه من به مرور زمان می‌توانستم مقالات سایر زبان‌ها را [برای چاپ] بپذیرم.

ج.پ: چه نکات برجسته‌ای به نظر شما وجود دارد؟

د.ک: چیزهای زیادی برای گفتن در ذهن من هست. در ابتدا مشتاقم از تمام کسانی که با معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی همکاری کرده و باعث شدند هر شماره مجله از مجموعه‌ای غنی از تأملات جامعه‌شناسانه سرشار گردد، تشکر ویژه نمایم. نکته دیگر مصاحبه‌ها هستند. به خاطر محدودیت صفحات، مجبور بودم بیشتر سؤالات کلی (الگووار) بپرسم. اما همه جامعه‌شناسانی که من شانس گفتگو با آن‌ها را داشتم، جنبه‌هایی از پژوهشان را که با خواندن صرف اثرشان قابل دریافت نبود، [در مصاحبه] نشان داده بودند. غالب اوقات گرمای بیان و جهان‌بینی آن‌ها بینش‌های شگفت‌آوری به آثار آن‌ها می‌افزود. همچنین به نظرم اینکه معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی به انتشار معرفی‌های کتب در حوزه‌های نسبتاً جدید پرداخته، مهم است؛ در عین حال که صفحاتی را نیز به کارهای کلاسیک مربوطه اختصاص داده است.

ج.پ: مقالات چگونه به دستتان می‌رسید؟

د.ک: با توجه به مسئولیتی که متوجه این موقعیت است، پاسخ حرفه‌ای باید به نقل یک عامل اثرگذاری بپردازد. اما متأسفانه یا خوشبختانه، بسته به زاویه دید شما، عامل اثرگذاری برای معرفی کتاب‌ها وضع نشده است. بیشتر مقالات سفارشی‌اند، در مواقع نیاز هم اصلاحات لازم در مذاکره سردبیر با نویسنده مورد توافق قرار می‌گیرد؛ و دآوری، به جز در مورد مقالات نقد، بی‌معنی است. بنابراین شاید ما بتوانیم بر اساس معیار جامعه‌شناسی بین‌المللی دآوری کنیم. با نظر به آمار انتشارات SAGE [میزان] این عامل اثرگذاری طی ۵-۶ سال اخیر پیوسته رو به افزایش بوده است. می‌توان امیدوار بود معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی کمکی پنهان به پدیدآمدن این رکورد کرده باشد. به علاوه همکاران دانشگاهی نیز امیدبخشانه نظرانی بیان کرده‌اند؛ و البته که من دوست دارم آن‌ها را در گفته‌هایشان صادق انگارم.

ج.پ: کجا با مشکلات اساسی روبرو شده اید؟

د.ک: در یکی از مراوده‌های ایمیلی اخیرم، آلان سیکا، سردبیر مجله جامعه‌شناسی معاصر، نوشت که همه دوست دارند نقدها را بخوانند و هیچ‌کس دوست ندارد آن‌ها را بنویسد. خوشبختانه قسمت اول این گفته درباره معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی کمکی صدق می‌کند و بی‌شک بخش دوم نیز. مشکلی که برای سردبیر یک نشریه نقد وجود

دارد، جلب همکاری است. جریانی پیوسته از کتاب‌ها به سوی دفتر جاری است، و جریان شدیدتری از توجهات به کتاب‌هایی که در صف انتشارند. مرور کردن لیست کتاب‌ها و توضیحاتشان برای انتخاب آثاری که به کار ما می‌آیند، بخش مفرح قضیه است؛ بعد از آن کسی باید به دنبال نقدنویس بگردد. در سازمانی مثل انجمن بین‌المللی جامعه‌شناسی با حدود ۶۰ گروه پژوهشی آن، یافتن اسامی کسانی که نظر تخصصی‌شان ارجمند است، امر دشواری نیست. اما متقاعد کردن متخصصانی که نه تنها به خواندن تالیفی جدید علاقمندند بلکه حاضر باشند یافته‌های خود را با نوشتن نقد(نامه‌ای) با دیگر همکاران در میان گذارند، داستانی به کلی متفاوت است. بدیهی است این مشکلی است که رفع می‌شود، لیکن به سختی.

مسئله دیگری که با آن مواجه بودم به محتوا بر می‌گشت، و البته با خشنودی من حل و فصل نشد. طرح من در اصل، بررسی مطالب بصری اظهارات جامعه‌شناسانه را نیز شامل می‌شد. قابل ذکر است که انواع و مقدار این مطالب دائماً در حال افزایش است. اما، در طی سال‌های سردبیریم، تنها به چند مقاله درباره فیلم‌ها و ویدئوهای ضبط شده مهم مستند درباره جامعه دسترسی داشتم که به مقابله با جامعه‌شناسان مهم رفته‌اند.

ج.پ: آیا شما توصیه خاصی برای جانشین خود دارید؟

د.ک: جدا از اینکه چیزی ندارم که بخواهم توصیه کنم، [باید بگویم] سال‌هایی که از شروع کار درباره معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی گذشته‌اند، هم یک ماجراجویی بوده و هم تجربه‌ای جذاب در آموزش، که من یارای آن را نداشتم! افتخار می‌کنم که مسئولیت به عنوان سردبیر را به محقق برجسته و اگزار می‌کنم و امیدوارم محمد بمیه در توسعه اهداف درباره معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی در همه زمینه‌ها موفق باشد.

... سلام محمد

محمد بمیه، سردبیر جدید معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی، پروفیسور جامعه‌شناسی در دانشگاه پیتزبورگ ایالات متحده است. وی بیشتر دوره شغلیش را صرف تدریس و پژوهش در زمینه‌های مطالعات اسلامی، جهانی‌شدن سیاسی و فرهنگی، جامعه مدنی و جنبش‌های اجتماعی، و نظریات تطبیقی اجتماعی و سیاسی کرده است. برای دیدن جزئیات بیشتر، به سایت او مراجعه نمایید:

www.sociology.pitt.edu/faculty/index.php?q=mohammed-bamyeh/view

او بسیار مشتاق است که در آینده قدم بر جای پای دوورا کالکین گذارد و تلاش بیشتری برای بالیدن وجهه منحصر به فرد معرفی کتب جامعه‌شناسی بین‌المللی نماید. او نقدنویسان آینده نگری را دعوت به کار نموده است، که هر چند کمتر شناخته شده‌اند، گسترش تحقیقات جامعه‌شناسانه در سنت‌های نظری گوناگون در جهان را تضمین خواهند نمود. همچنین او اهتمام خاصی بر مطالبی دارد که به زبان انگلیسی نیستند و یا برعکس، دسترسی بین‌المللی به آن‌ها سخت است. برای ارتباط ایمیلی، از این آدرس استفاده کنید: pitt.edu@mab2۰۵